

فصل دوم:

ایدئولوژی سازمان و

نخستین چالش‌ها

□ تشکیل «گروه ایدئولوژی»

سازمان، تشکیل گروه ایدئولوژی را پس از نظرخواهی عمومی پاییز ۱۳۴۶ ذکر می‌کند^۱ اما آنچه حسین روحانی در این خصوص بیان کرده است، نشانگر این واقعیت است که بحران جدا شدن عبدالرضا نیک‌بین رودسری از سازمان، خود از علل موجدۀ تشکیل «گروه ایدئولوژی» بوده است. این نکته از آن جهت حایز اهمیت است که روحانی نویسنده اولین رسالۀ ایدئولوژیک سازمان یعنی «متدلوژی»^۲ یا

۱. شرح تأسیس...: صص ۳۷-۳۹. در منبع مذکور ذیل عنوان «نظرخواهی عمومی سال ۴۶ آمده است: «پس از قریب دو سال فعالیت، که طبعاً متضمن تجاربی برای سازمان بود، در پاییز سال ۴۶ یک نظرخواهی عمومی در تمام زمینه‌های فعالیت سازمان به عمل آمد. نظرات ارائه شده در زمینه‌های مختلف، در مرکزیت سازمان مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت بحث‌های مرکزیت که به طور اساسی حول نظرات ابراز شده مرحله قبلی کار صورت می‌گرفت، جمع‌بندی گردید. بر مبنای جمع‌بندی فوق، نهادها و تحولات زیر در سازمان به وجود آمد: الف- تشکیل گروه ایدئولوژی، برای جمع‌بندی و تدوین بحث‌های ایدئولوژیک و تهیه متون ایدئولوژیک برای آموزش کادرها و توضیح نقطه‌نظرات. ب-...»

۲. «کتاب‌های «شناخت» و «تکامل» هیچ معلوم نبود کار چه کسی است. اما این دو کتاب خیلی تحت تأثیر مارکسیسم بود. نسبت به دیگر کتاب‌های سازمان تأثیر زیادتری از تئوری‌های فلسفی مارکسیستی پذیرفته‌اند. لذا نقطه انحراف هم بیشتر از همین دو کتاب آغاز شد. البته می‌گفتند که شناخت را حنیف‌نژاد و تکامل را مسعود رجوی نوشته است.» جعفری، سازمان مجاهدین...: ص ۷۹.

شناخت است.^۱ وی می‌نویسد:

نبودن رسالات تدوین شده از یک سو و پیشامد جریان عبدی و احساس این مطلب - به خصوص از سوی محمد حنیف‌نژاد - که این جریان زنگ خطری است که باید سازمان را متوجه نقایص و کمبودهای آموزش ایدئولوژیک خود بنماید از سوی دیگر، موجب شد تا در این باره بحثی در مرکزیت سازمان و به تبع آن با مسئولین درجه اول به عمل آید. در آن هنگام اگرچه مخالفت جدی‌ای درباره تدوین مباحث ایدئولوژیک و ضرورت آن، از سوی فرد یا افرادی، مطرح نشد اما این به معنی آن نبود که همه افراد در این مورد نظر واحدی دارند. بدون تردید در همان زمان نیز افرادی بودند که اهمیت این مسئله را، آن طور که باید، درک نمی‌کردند.^۲

مرکزیت مارکسیست شده سازمان، به رهبری تقی شهرام، نیز در سال ۱۳۵۴ در متن بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران این اهتمام را به جدایی نیک‌بین مربوط ساخت؛ البته با شیوه رایج در ادبیات چپ آن زمان، که به زعم مخالفانشان فرصت‌طلبانه می‌نمود. مع‌الوصف در آثار پس از انقلاب سازمان، به نوعی، صحت «تاریخی» بسیاری از مطالب بیانیه مورد تأیید قرار گرفته است. در بیانیه اعلام مواضع... ذیل عنوان «بروز تناقضات ایدئولوژیک در برنامه آموزشی سازمان» آمده است: «بعد از سه سال کار، با آنکه حجم عظیمی از مطالعات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی صورت گرفته بود و با آنکه برخی از استنباطات مربوط به مبارزات گذشته جمع‌بندی شده و رهنمودهایی برای ادامه کار مخفی سازمان به دست آمده بود اما رهبری سازمان در تحلیلی که از سه سال کار گذشته به عمل آورده بود، اعلام می‌داشت که در رسیدن به یکی از اصلی‌ترین هدف‌های مرحله‌ای، یعنی کسب بینش علمی و قدرت تحلیل علمی از طرف کادرها، به موفقیت نرسیده است [...] در همین اوقات است که کم‌کم موج‌های تازه‌ای از فشار در جهت نزدیکی فکری با فلسفه علمی و نزدیکی عملی با عناصر یا گروه‌های مارکسیست - لنینیست از طرف برخی از کادرهای جوان‌تر سازمان - که مسیر حرکت‌های رو به رشد اجتماعی را (هر چند به طور خود به خودی) به طور فعال‌تر داخل سازمان منعکس می‌ساختند - آغازیدن

۱. باید در نظر داشت که مرحله آموزش‌های ایدئولوژیک، که در سال ۴۶ مطرح بود و پیشتر بدان پرداختیم، از تشکیل گروه ایدئولوژی جداست.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۲۶. در ادامه بحث خواهیم گفت که چرا این افراد، اهتمام مرکزیت را به امر ایدئولوژیک بر نمی‌تافتند؛ این اشاره را فعلاً بسنده می‌دانیم که جوهر مخالفت‌ها، در میل به حرکت بالفعل انقلابی یا «عمل‌گرایی» خلاصه می‌شد.

گرفت.

اما این حرکت و این موج جدید، که به دلیل نتایج بلافاصله مفیدش در حل مسائل و مشکلات سیاسی - تشکیلاتی سازمان با سرعت شروع به گسترش کرده بود، از یک طرف با مقاومت برخی از عناصر مسلط رهبری رو به رو شد و از طرف دیگر با حادثه جدیدی که به وقوع پیوست و نتایج غلط و جمع‌بندی نادرستی که مجموعاً از این حادثه به عمل آمد (و این خود البته از نقطه‌نظرهای ایدئولوژیک همین رفقا جدا نبود)، به میزان نسبتاً زیادی به عقب رانده شد. قضیه عبارت بود از کنارگرفتن یکی از اعضای مرکزی سازمان از فعالیت‌های انقلابی و روآوردنش به زندگی خرده‌بورژوازی.

این حادثه، که در آن هنگام برای ما بسیار غیرمنتظره و عجیب می‌نمود، مخصوصاً از این جهت که این فرد دارای گرایشات قوی مذهبی نبود،^۱ دلایل کافی‌ای در دست آن دسته از افراد رهبری سازمان که هرگونه گرایش غیرمذهبی را یک انحراف نادرست و مضر به حال جنبش انقلابی ایران می‌دانستند قرار می‌داد که تدابیر لازمی برای کانالیزه کردن این موج در مسیر اعتقادات مذهبی، به عنوان عاملی که به تنهایی پایه‌هایی ایدئولوژی مذهبی را سست می‌کند، بیندیشند. بدین ترتیب، تحلیلی که از علل سقوط و انحراف این فرد به عمل می‌آمد، بیشتر از هر چیز بر عدم ایمان عمیق مذهبی و تمایلات غیرمذهبی او تکیه داشت. [...] با این مقدمات بود که رهبری و بخش حاکم شدیداً مذهبی آن نتیجه می‌گرفت که باید رجعتی دوباره به کار عمیق‌تر روی مبانی اسلامی و تدوین ایدئولوژی انقلابی اسلام، به نحوی که پاسخگوی مسائل و مرتفع‌کننده تزلزلات ضدانقلابی و بی‌ایمانی محتمل مبارزین و... باشد، به عمل آید. [...] از همین هنگام (اوایل سال ۴۸) پایه‌های ایده‌آلیستی که می‌رفت مورد تردید و تزلزل قرار بگیرد، با حرکت جدیدی که از رأس تقویت می‌شد، رو به استحکام بیشتری رفت، بیان تئوریک پیدا کرد و به مرور در متون و مقالاتی مدون و منسجم شد.^۲

سازمان، پس از انقلاب، در تحلیل آموزشی بیانیه... در خصوص گزارش و تحلیل رهبری، آن را «گزارش دو سال - و نه سه سال - کار سازمان» می‌داند که «جمع‌بندی نهایی آن حدود یک سال طول

۱. با توجه به پرونده عبدی نیک‌بین و اظهارات شخص وی و برخی از دوستان نزدیک او، برخلاف ادعای بیانیه و برخی منابع مانند یادداشت‌های حسین روحانی، به نظر می‌رسد که نامبرده فردی مذهبی و برخوردار از اعتقادات دینی بوده است.

۲. بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۰۸ - ۱۱۱.

کشید و سرانجام در پاییز ۴۷ برای پخش در درون سازمان آماده شده است؛ مبدأ بحث‌هایی که به دنبال آن انجام شد را نیز از همان «پاییز ۴۷» ذکر می‌کند که بعداً «در سطح ۱۶ تن از افراد منتخب [...] از آغاز زمستان ۴۷ به طرح‌ریزی، بحث و جمع‌بندی گذاشته شد»؛ البته، همان طور که در پیش نوشتیم، سازمان در همین کتاب جدایی یا «تصفیه» عبدی را «در پایان ۴۷ و آغاز ۴۸» بیان می‌نماید.^۱

ترکیبی که برای گروه ایدئولوژی در نظر گرفته شد محمد حنیف‌نژاد، حسین روحانی و علی میهن‌دوست بود. حنیف‌نژاد، علاوه بر عضویت در این جمع، وظیفه داشت با مطالعه متون اولیه‌ای که توسط گروه فراهم می‌شد، مضمون آموزش ایدئولوژی را در سازمان تدوین کند.

بر اساس آثار به جا مانده از این جمع^۲، اظهارات حسین روحانی، و مطالب مندرج در کتاب رسمی سازمان^۳، از ابتدا برای تدوین ایدئولوژی چهار محور در نظر گرفته شد: روش شناخت (متدولوژی)، تکامل، رسالت انبیا و رابطه انسان با دین پس از ختم نبوت، جهان‌بینی اسلامی. تصمیم گرفته شد که این مسائل، به ترتیب ذکر شده، در دستور کار قرار گیرد و هر یک از افراد مسئولیت مستقیم فراهم ساختن مواد اصلی یکی از این موضوعات را عهده‌دار شود. تدوین روش شناخت به حسین روحانی، تکامل به علی میهن‌دوست، و راه انبیا به محمد حنیف‌نژاد واگذار شد؛ بحث جهان‌بینی نیز به عنوان کار جمعی مورد نظر قرار گرفت^۴

پیش از آنکه به جمع‌بندی و تحلیل حاصل کار «گروه ایدئولوژی» بپردازیم، آثار تدوین شده در این گروه را به ترتیب معرفی و بررسی می‌کنیم:

۱. تحلیل آموزشی...: صص ۲۰۶-۲۰۷ و ۲۱۰. در شرح تأسیس...: صص ۴۱-۴۲، ضمن بیان وقایع اواخر سال ۴۷ آمده است: «در همین سال یکی از اعضا که در کنار بنیانگذاران فعالیت چشمگیری داشت، به علت وابستگی‌های شخصی نتوانست فعالیت مبارزاتی را ادامه دهد، و علی‌رغم مواضع بالای سازمانی‌اش کنار گذاشته شد. نکته مهم اینکه بنیانگذاران سازمان به علت درک عمیقی که از مبارزه داشتند، و همچنین به اتکای شور و ایمانشان توانستند او را کنار بگذارند؛ اگرچه شاید در یک برخورد سطحی با مسئله، ادامه کار او مشکلی ایجاد نمی‌کرد.» اظهارات روحانی و بازرگانی و مفاد بیانیه و سایر منابع موجود برخلاف نوشته فوق، مؤید این مسئله است که عبدی خود کنار کشید.

۲. کتاب‌های شناخت، تکامل، راه انبیا - راه بشر، و جزوه ناتمام جهان سه عصری.

۳. شرح تأسیس...: صص ۲۹-۳۰ و صص ۳۸-۳۹.

۴. همان: همان صفحات. روزنامه ابرار ۶۹/۴/۱۶: ص ۲؛ به نقل از حسین روحانی. یادداشت‌های حسین روحانی:

○ شناخت / کتاب اول ایدئولوژی

این جزوه، که نام اصلی و اولیه آن «متدلوژی» بود و بعدها به شناخت معروف شد، ابتدا به صورت موجز و فشرده، در حدود ۶۰ صفحه، توسط حسین روحانی نوشته شد؛ و در تجدیدنظر و ویرایش مجددی که در سال ۴۹ توسط حنیف‌نژاد روی آن صورت گرفت، تعلیقاتی مستند به قرآن و نهج‌البلاغه بدان اضافه شد. سازمان نگارش این کتاب را به محمد حنیف‌نژاد نسبت داده است؛ از جمله در یکی از کتاب‌های منتشر شده در سال ۵۸ آمده است: «این مطلب را شهید حنیف‌نژاد در جزوه شناخت نیز آورده است.»^۱ میثمی نیز تصریح می‌کند که کتاب مزبور موسوم به «شناخت محمدآقا» بود^۲ و در واقع به دلیل آنکه زیرنظر حنیف‌نژاد نوشته و تکمیل شده بود، منتسب به وی محسوب می‌گردید.

سازمان، در توضیحی بر نگارش این کتاب، با اشاره به اینکه سعی شده «شیوه و متد برخورد صحیح و علمی با پدیده‌ها و هماهنگی و انطباق آن با متد برخورد قرآن» توضیح داده و روشن شود، مخاطب آن را «قشر روشنفکر» برشمرد.^۳

کتاب شناخت، در طول سال‌های پس از ۵۰، به سه صورت در دسترس علاقه‌مندان و وابستگان به سازمان قرار گرفت:

الف - شناخت قشر یک: متن کامل کتاب همراه با کلیه تعلیقات؛ این متن بیشتر در اختیار اعضا و کسانی قرار داشت که از پیش در خصوص ضرورت آموزش مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» توجیه شده بودند؛ افرادی که «هم ایدئولوژی، هم استراتژی و هم اصول حاکم بر سازمان» را پذیرفته بودند.

ب - شناخت قشر دو: متن کتاب، با حذف بخش‌های محدودی از آن؛ مخاطبان این متن، بیشتر سمپات‌های سازمان بودند که «ایدئولوژی و استراتژی سازمان» را قبول داشتند ولی به دلایلی هنوز نمی‌توانستند «در مناسبات سازمانی و در درون تشکیلات» قرار گیرند؛ و نیز کسانی که برای عضویت کاندیدا می‌شدند.

ج - شناخت قشر سه: متن ویراسته و سانسور شده کتاب بود که در اختیار مذهب‌یون علاقه‌مند به سازمان و اغلب ضدمارکسیست قرار می‌گرفت؛ از دید سازمان، اینان را «فرد وابسته» می‌دانستند که «استراتژی و

۱. تحلیل آموزشی...: ص ۸۱ (پانویس).

۲. میثمی، آنها که رفتند: ص ۴۰۷.

۳. شرح تأسیس...: ص ۳۸.

سانترالیسم را که وسیله فعلیت یافتن ایدئولوژی است، قبول دارد ولی ایدئولوژی - به معنی اخص فلسفی آن - را هنوز به طور کامل نپذیرفته است.^۱

در مقایسه‌ای اجمالی و موردی بین شناخت قشر یک و قشر سه^۲ دو تفاوت عمده و آشکار ملاحظه می‌شود: اول اینکه در متن اصلی شناخت، تعداد پی‌نوشت‌ها که در انتهای هر فصل آورده شده ولی در شناخت قشر سه در آخر کتاب آمده است، در متن نخست ۱۱۱ عدد و در متن اخیر ۲۸ عدد است. دوم حذف بخش‌هایی از متن است که احتمالاً حساسیت‌آفرین به نظر آمده و حفظ آنها به مصلحت نبوده است. مواردی از این تفاوت‌ها را در اینجا می‌آوریم که به طور واضح گویای «مصلحت»‌هایی است که مدنظر بوده‌اند.

متن اصلی: تاریخ اسلام نمونه‌هایی از گرایش‌های دگماتیستی دارد که هرکدام ضربات سختی به پیکر اسلام وارد آورده‌اند (از خوارج گرفته تا فداییان اسلام و گروه‌های جدیدتر).

۱. تعاریف سه قشر (عضو، سمپات، فرد وابسته) را در متن حاضر از آموزش و تشریح...: ص ۱۴ برگرفته‌ایم. شرح تأسیس...: ص ۵۰، ضمن اشاره به اینکه تقسیم‌بندی نیروهای اجتماعی «جامعه به سه قشر از نظر آمادگی و آگاهی‌های سیاسی - مبارزاتی» نخستین بار در مقاله «مبارزه چیست» آمده، قشرهای ۱ و ۲ را این گونه تعریف کرده است: «قشر ۱- اصطلاحی بود که در این تقسیم‌بندی در مورد افراد و عناصر آگاه و مسئول (قشر پیش‌تاز) به کار رفته بود؛ قشری که در مراحل اول مبارزه طبعاً پایگاه فعال نیروها و سازمان‌های پیشرو بود. قشر ۲ - به توده‌های شهری (خرده بورژوازی) اطلاق می‌گشت که بر مبنای تحلیل سازمان از پتانسیل بالفعل انقلابی برخوردار بوده و به خوبی می‌توانست نقشی فعال در توده‌ای کردن مبارزه ایفا نماید؛ وبالطبع در مرحله اول استراتژیک می‌توانست به عنوان نیروی عمده مبارزه مدنظر باشد.» در این کتاب، تعریف قشر ۳ ذکر نشده و خلطی هم در تعریف قشر ۲ و ۳ صورت گرفته است.

۲. متن اصلی مورد استناد ما، که با کلمه «شناخت» مشخص کرده‌ایم، تکثیر نسخه اصلی داخل کشور (نسخه‌ای که توسط «گروه اکبری آهنگر» در ۱۳۵۵/۲/۱ در داخل ایران چاپ و به صورت محدود توزیع گردید) توسط «انتشارات ابوزر» (جمعی از هواداران سازمان در اروپا) است که تاریخ فروردین ماه ۱۳۵۷ را دارد و ۹۶ صفحه است. امتیاز این نسخه این است که حذفیات پاورقی‌ها را از اولین چاپ «شناخت» در مهرماه ۱۳۵۱ (توسط «انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران» در خارج از کشور، که حق‌شناس در نشریه پیکار ش ۶۹، ص ۱۴ مدعی است توسط حجة‌الاسلام داعی انجام شده) را در متن مشخص ساخته است. متن مهرماه ۵۱، همان «شناخت قشر دو» است. آن چه تنها با نام اختصاری «قشر سه» از آن نام برده‌ایم، مستند به چاپی است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به صورت پلی‌کپی الکلی توزیع شد و پس از انقلاب در قطع رقعی (بی تا و بی نا) در ۱۰۶ صفحه انتشار یافت.

قشر سه: ... (مانند خوارج و حتی برخی گروه‌های معاصر).^۱

متن اصلی: (یکی از فلاسفه روسی در این مورد می‌گوید: اختلافات مربوط به عمق فهم، مستلزم تشریح طبقاتی است؛ مثلاً در حال حاضر، در عصر فساد و سرمایه‌داری، هر قدر هم که یک ایدئولوگ بورژوا با استعداد باشد، توانایی او برای تحصیل یک مفهوم عمیق از قوانین تکاملی به علت ماهیت طبقاتی‌اش و به علت محافظه‌کاری طبقه‌ای که نماینده آن است، محدود می‌باشد).

قشر سه: [حذف شده است].^۲

متن اصلی: مائو می‌گوید: بدون موضعگیری صادقانه، پیروزی در این جهان غیرممکن است (سبک کار حزبی).

قشر سه: [حذف شده است].^۳

متن اصلی: [در بحث حل مسئله بردگی در اسلام] (برای درک بیشتر دینامیسم اسلام و قرآن به صفحات ۲۶ و ۲۷ از خطبه اول مراجعه شود). از این گفتار می‌توان فهمید که چگونه آیات قرآن، در عین حال که جاودانی است، اما نسخه چاپی نیستند و اگر چنین بود عمل بدان... آسان بود (اشتباهی که خیلی‌ها از جمله ابوبکر و عمر بدان دچار شدند). حضرت علی در این قسمت از خطبه، از اصل وقوع ناسخ، منسوخ (که همان دیالکتیک طبیعت است) (به تفسیر پرتوی از قرآن جلد اول مراجعه شود) آزادی‌هایی که در مورد دستورات علی‌الوجه دارد، مطلق‌ها و قصه‌های محکم و متشابه... بحث می‌کند تا آن‌جا که می‌گوید آیاتی هستند که سنت نبی(ص) آنها را نسخ کرد و برعکس این قسمت برای درک روح دینامیکی قرآن بسیار ضروری است (معانی فیض اسلام در این مورد ناقص است).

قشر سه: [همه این عبارات حذف شده‌اند].^۴

مآخذ عمده تدوین شناخت عبارت بودند از کتاب‌های مارکسیستی: اصول مقدماتی فلسفه تألیف «ژرژ پولیت سر»، ماتریالیسم دیالکتیک نوشته «ژوزف استالین»، دیالکتیک طبیعت و تاریخ: دینامیسم

۱. شناخت: صص ۴۹ - ۵۰. قشر سه: ص ۶۲.

۲. شناخت: ص ۸۴. قشر سه: ص ۹۰.

۳. شناخت: ص ۸۵. قشر سه: ص ۹۱.

۴. شناخت: صص ۵۸ - ۵۹. قشر سه: صص ۹۸ - ۹۹.

- جهش - تضاد تألیف «دکتر انور خامه‌ای»، و درباره تضاد اثر «مائو تسه تونگ» (دون)^۱. این کتاب‌ها، پیش از آن، در جریان آموزش‌های ایدئولوژیک درون سازمان مطالعه می‌شده و به صورت مباحثه و سؤال و جواب، در دستور کار قرار داشته است.

مفاد اصلی شناخت را دو مقوله اساسی مارکسیسم تشکیل می‌دهد؛ ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی. اگر پیشتر ابهامی در تفکیک «ماتریالیسم» و «دیالکتیک» مارکسی وجود داشت، اکنون دیگر واضح است که در مضمون اصلی مارکسیسم، اصالت ماده و نفی خدا (آتئیسم) ملفوف و مستتر است و دیگر در تبیین اصول چهارگانه دیالکتیک مارکسی نیاز به تکرار ترجیع‌بند نفی خدا نیست. از این روست که می‌بینیم آنچه مباحث اصلی کتاب شناخت را تشکیل می‌دهد تفاوتی ماهوی و کیفی با آثار مارکسیستی در این زمینه ندارد؛ با این توضیح که در شناخت انطباق‌هایی صوری و نادرست با مفاهیم قدسی و نصوص کتاب و سنت به عمل آمده است.

اصول دیالکتیک مارکسی را نحله‌های مختلف، سه یا چهار اصل برشمرده‌اند ولی در شناخت همان چهار اصل مندرج در اصول مقدماتی فلسفه آمده است. در مقایسه عناوین اصلی دو کتاب، این امر به وضوح به چشم می‌خورد. عناوین مزبور در کتاب شناخت زیر عنوان «اصول شناسایی دینامیک» آمده است.

جلال‌الدین فارسی که خود به عنوان یکی از عناصر متواری سازمان توسط ساواک شناسایی شده و تحت تعقیب بود و کتاب سه جلدی «درس‌هایی درباره مارکسیسم» را نگاشته است، در خاطرات خود می‌نویسد که در سال ۱۳۵۱ جزوه شناخت را در بغداد و نجف در دست برخی اشخاص و حتی طلاب دیده است. وی شرحی از حاکمیت اندیشه‌های مارکسیستی بر این کتاب به دست داده و تأکید می‌کند چنان از دیدن آن بهت زده شده بود که تصور کرده ساواک این کتاب را ساخته و با آرم مجاهدین منتشر کرده تا آنان را بدنام کند. وی می‌نویسد که در همان زمان به طلبه‌ای که آن را در دست داشت گفتم: «این یک کتاب ماتریالیستی است با جامه شبه مذهبی».^۲

ماتریالیسم تاریخی نیز به همین ترتیب در شناخت به طور صریح شرح و تبیین شده است. از جمله اهمیت‌هایی که شناخت دارد، این است که نخستین منبع این سازمان است که ضمن آن

۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۲۹ - ۳۰. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۲۷ - ۲۸.

۲. فارسی، زوایای تاریک: ص ۳۱۲.

«ماوراءالطبیعه زدایی یا خلع قداست (Disacralistaion) از مفاهیم قدسی و اصطلاحات قرآنی» صورت گرفته است. این تعبیر از آن دکتر حمید عنایت است؛ وی با کالبدشکافی جریان تلفیق مارکسیسم و اسلام می‌نویسد: «کوشش‌هایی که در جهت آشتی دادن مجدد اسلام و مارکسیسم به عمل آمده، هرگز صریح نبوده است. آغازگران و دست‌اندرکاران آن، عاقل‌تر از آن بوده‌اند و اطمینان داشته‌اند که تلفیقی که در پی آن‌اند، همواره باید نهانی و خرده خرده باشد و به اصطلاح بخیه روی کار نباشد...

شاید نخستین نماینده این نحله در کشورهای مسلمان واقع در شرق مصر، سازمان مجاهدین خلق که یک سازمان چریکی است، باشد که در اوایل دهه پنجاه [کذا فی المتن]^۱ در ایران تأسیس شد. برجسته‌ترین ویژگی نگرش مجاهدین، علاوه بر طرد امپریالیسم و دیکتاتوری - که بدنه اصلی برنامه همه گروه‌بندی‌های انقلابی است - در واقع عبارت است از حملات مداوم به نهاد مالکیت خصوصی، به عنوان ریشه اصلی همه شرور اجتماعی، و تأکید پیگیرانه بر مبارزه طبقاتی به عنوان روندی همیشگی در تاریخ. نتیجه هر دو اینها، چنانکه می‌توان پیش‌بینی کرد، گرایش به مالکیت جمعی همه وسایل تولید است. ولی جسارت آنها در این تلفیق ایدئولوژیک، به شدت از به کار بردن آنها ماتریالیسم دیالکتیک را در تفسیر قرآن و بعضی از فراز و نشیب‌های زندگی پیامبر، علی(ع) و امام حسین(ع) بر می‌آید. کاری که آنها کرده‌اند این است که این مفهوم و مقولات فرعی آن را به عنوان یک ابزار تحلیلی به کار می‌برند بی آنکه اساساً اسمی از آن به میان آورند. بدین سان مفهوم سنت‌الله را کامیابش به معنای قانون تکامل، به عنوان یکی از قوانین عمده و اساسی جهان آفرینش به کار می‌برند^۲....

به همین ترتیب مفاهیم متافیزیک نظیر نصرت‌الهی (نصر من الله) و وحی و وظایف فرشتگان، همه به عنوان جلوه‌ای از همان سنت تکامل در جهان انگاشته می‌شود: آنچه نصر الهی نامیده می‌شود چیزی نیست جز سازگاری و هماهنگی با این سنت، که همواره به کسانی که در جهت آن پیش می‌روند مدد می‌رساند؛ وحی چیزی نیست جز به فعل درآوردن قدرتی که خصیصه ذاتی هر چیز اعم از جاندار یا بی‌جان (نظیر انگبین‌سازی زنبور، و جذب مغناطیسی برای آهن‌ربا و نظایر آن) و سرانجام فرشتگان صرفاً

۱. افزوده مترجم.

۲. تفسیر سوره انفال، تفسیر آیه اول از سوره انفال؛ که به صورت پلی‌کپی تکثیر و نهانی پخش شده است (تهران؟ بدون تاریخ) ص ۱۹، همچنین صص ۱۵ - ۱۶. این اثر به عنوان نمونه‌ای از سایر آثار برگزیده شده. [پانوشت از مؤلف است].

استعاره‌هایی از «قوای طبیعی» اند که عموماً بر پایه قوانین علیت می‌گردند. این ماوراءالطبیعه‌زدایی یا خلع قداست (disacralisation) از اصطلاحات قرآنی، بی‌شک منحصر به این مسلمانان رادیکال ایام اخیر نیست و می‌توان نظایر آن، از جمله بعضی از تعبیر و تفسیرهای تجدّدخواهانه قرآن را توسط مسلمانان هندی و پاکستانی، که دیدگاه به کلی متفاوتی دارند، پیدا کرد. آنچه در آثار و متون رادیکال‌ها تازه است، همانا تابع ساختن چنین برداشت «علمی» از قرآن و متون مقدس، نسبت به مقتضیات ایدئولوژی‌ای سیاسی و فعال است. ولی به این نکته هم باید اشاره کرد که هر نمونه‌ای از این ماوراءالطبیعه‌زدایی، همراه با تصریح اکید به عظمت شأن خداوند و اراده او، برای دفع تهمت کفر و ارتداد از قائلان آن است...

برداشت کلی راجع به نظرگاه رادیکال‌ها این است که قائل به آمیزه‌ای از دین و سیاست‌اند با گزایشی آشکار به سیاست، و متمسک به مثنوی اصولند که فرقی با ماتریالیسم دیالکتیک یا تاریخی ندارد مگر از این نظر که در تنسیق آن، اصطلاحات دینی و شواهدی از قرآن و احادیث در آن درج شده است.^۱ استاد مطهری که خود از جمله حامیان بنیانگذاران و اعضای اولیه سازمان بود^۲ «اولین باری که کتاب شناخت را دید در برابر آن موضع گرفت. از سال ۵۴ به بعد که در قم مبحث شناخت را مطرح می‌کرد، هدفش پاسخ‌گویی به انحراف فکری موجود در سازمان و جزوه شناخت آنان بود... استاد مطهری برای

۱. عنایت، اندیشه سیاسی...: صص ۲۶۵-۲۶۸.

۲. «مرحوم آیه‌الله مطهری هم در سفری که به عراق کردند، من این افتخار را داشتم که چند ساعت در محضر ایشان بودم و گفتم که شما در رابطه با اینها [= سازمان مجاهدین خلق و اعضای اولیه] پیغامی فرستاده بودید؛ یک نشانه خیلی دقیقی را داده بودید که امام می‌توانستند باور کنند که این نشانی را فقط شما دادید. [...] فرمودند که در داخل کشور آن قدر مجال و زمینه نیست که انسان بتواند با این افراد بنشیند و بحث دقیق علمی و ایدئولوژی بکند، و به ماهیت و اهداف و افکارشان پی ببرد؛ آن قدر خفقان شدید است و آن قدر ضرورت‌های مبارزاتی مجال نمی‌دهد که بنشینیم بحث فکری بکنیم و بحث عقیدتی... ما همین که به ظاهر می‌دیدیم اینها نماز می‌خوانند و دمی از اسلام و قرآن و نهج‌البلاغه می‌زنند و در این مسیر مبارزاتی هستند، ناچار به حمایت از اینها بودیم.» نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۵۲-۱۵۳؛ سخنرانی آقای دعایی در ساختمان رادیو - تابستان ۵۹. «در نجف بود که [مرحوم آیه‌الله مطهری] می‌فرمودند: همه ما - همه روحانیت - بی‌مهاها از اینها حمایت کردیم و فقط امام بود که توقف داشت؛ بعد از آنکه فهمیدیم این طرز تلقی اسلامی به اصطلاح سرانجامش به چی منتهی خواهد شد متوجه شدیم که امام درست فکر می‌کرد و تنها او بود که اشتباه نکرد. همه ما به ایشان فشار آوردیم و سفارش کردیم به ایشان که حمایت کنند؛ تنها ایشان بود که نلغزید.» همان: ص ۱۵۳. سرگذشت‌های ویژه، ج ۱: صص ۷۲-۷۳؛ مصاحبه آقای دعایی.

حل دشواری‌هایی که به سبب نشر این کتاب به وجود آمده بود، در سال ۱۳۵۶ در کانون توحید [تهران] اقدام به برگزاری درس شناخت کرد که با ممانعت ساواک مواجه شد.^۱

آیه‌الله شهید مطهری با اشاره به جریان فکری سازمان نسبت به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام التقاط بارها هشدار داد:

«در سال‌های اخیر، بدبختانه گروه سومی هم پیدا شده‌اند که به یک مکتب التقاطی معتقد شده‌اند. اینها قسمتی از اصول کمونیسم را با بعضی از مبانی اگزیستانسیالیسم ترکیب کرده‌اند و بعد حاصل را با مفاهیم، ارزش‌ها و اصطلاحات خاص فرهنگ اسلامی آمیخته‌اند. آن وقت می‌گویند مکتب اصیل و ناب اسلام این است و جز این نیست...»

من در اینجا هشدار می‌دهم، ما با گرایش به مکتب‌های بیگانه استقلال مکتبی خودمان را از دست می‌دهیم. حال می‌خواهد آن مکتب کمونیزم باشد یا اگزیستانسیالیسم یا یک مکتب التقاطی.^۲

آیه‌الله منتظری، در مردادماه ۱۳۵۹ طی مصاحبه‌ای رادیو - تلویزیونی، مطالبی مبسوط پیرامون سازمان مجاهدین خلق ابراز کرد. وی نیز زیربنای کتب ایدئولوژیک سازمان را کمونیستی محض دانسته، می‌گوید:

من قبل از اینکه این زندان اخیر - که سه سال و نیم زندان من طول کشید - بروم، با آقایانی که منتسب به سازمان مجاهدین خلق هستند از نزدیک تماس نداشتم و از دورادور علاقه هم داشتم؛ برای اینکه با آن دولت سابق و حکومت طاغوتی، دلمان می‌خواست افراد مبارزه بکنند و اینها خوب، گروه متشکلی بودند؛ تقریباً مایه امیدواری بودند که بتوانند آن حکومت را ساقط بکنند از طریق جنگ‌های چریکی و... و دورادور علاقه داشتم به سازمانشان. و کتاب‌هایشان را هم من مطالعه نکرده بودم و واقعیتش را بخواهید؛ جز دو سه جزوه خیلی مختصر. ولی بعد که به زندان رفتم و سه سال و نیم طول کشید (که با مرحوم آیه‌الله طالقانی و با یک عده دوستان و رفقای دیگر با هم بودیم در یک جا) من هم کتاب‌های آقایان را مثل کتاب شناخت و تکامل [و] راه انبیا [- راه بشر] و این سری کتاب‌ها را نگاه کردم؛ و [نیز] اقتصاد به زبان ساده [...] خلاصه دیدم که این کتاب‌های آقایان زیربنایش کمونیستی محض است و به قول بعضی رفقا همان مسائلی که مارکسیست‌ها دارند، اینها را

۱. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۳۹۱.

۲. مطهری، پیرامون انقلاب...: ص ۶۵ - ۶۶ و ۱۶۲.

طرح کرده‌اند و قبول کرده‌اند و پذیرفته‌اند؛ منتهی چیزی که هست، لفظ خدا - مثلاً - در بالایش گذاشته‌اند [...] و می‌توان گفت پلی بود که جوان‌ها از این مسیر به طرف مارکسیسم بروند. این تنها راجع به تعلیمات بود.^۱

آیه‌الله ربانی شیرازی نیز درباره ایدئولوژی سازمان در مصاحبه‌ای در مرداد ۱۳۵۹ می‌گوید: «ما در زندان که بودیم به خوبی لمس می‌کردیم که آنها مارکسیسم را لباس اسلام پوشانیده و به خورد جوانان می‌دادند لذا در زندان وقتی می‌دیدیم که فداییان یا گروه‌های دیگر می‌گویند اسلام مرده بود و مجاهدین آمدند روح مارکسیسم در آن دمیدند و اسلام زنده شد، اینها سکوت کرده و نمی‌گفتند که این مطلب دروغی است و اسلام خودش یک مکتب است. اینها اسلام را به این معنایی که ما قبول داشتیم نمی‌پذیرفتند و آن را به همان عنوان که مارکسیست می‌گوید که مذهب روبناست، قبول کرده بودند که زیربنای آن مارکسیسم و روبنائش اسلام است...»^۲

شهید رجایی که خود به دلیل حمایت از مجاهدین به زندان افتاد و شکنجه‌های سختی را متحمل شد در سال ۵۳ طی بازجویی درباره جزوه «شناخت» تصریح می‌کند که در این کتاب «اصول دیالکتیک» آمده و آن را قبول ندارد.^۳ یکی از مرتبطين سازمان در سال‌های ۴۸ تا ۵۱ در مورد نظر دکتر شریعتی درباره ایدئولوژی سازمان و به ویژه کتاب شناخت می‌نویسد:

[دکتر شریعتی] به لحاظ ایدئولوژی آنها را قبول نداشت و در مورد جزوه شناخت نظرش این بود که فعاله ابتدایی‌ترین نظرات در مورد دیالکتیک است. در پشت جلد کتاب (فلسفه شناخت) علی تهرانی نیز نامه‌ای از شریعتی چاپ شده است که به تهرانی می‌گوید: «انتخاب این نام (فلسفه شناخت) آن جزوه معروف را هم تداعی نمی‌کند».^۴

آقای کاظم بجنوردی نیز نقل می‌کند که در زندان، مسعود رجوی به وی گفت: «آقای بجنوردی، جزوه تئوری شناخت را که خدمتان دادم، در واقع همان منطق دیالکتیک است.»^۵

در کتاب شناخت، به اصطلاح «دیالکتیک» تصریح نشده و غالباً به جای آن کلمه «دینامیک» را

۱. نیکنام، نقاق یا کفر پنهان: ۹۵ - ۹۷.

۲. نشریه پیام انقلاب، ش ۱۲۷، مرداد ۱۳۵۹: ص ۱۳.

۳. شهید محمدعلی رجایی به...: صص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۴. کریمی، شرح تاریخچه سازمان...: صص ۱۳۰ - ۱۳۱.

۵. موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۷.

آورده‌اند. در اغلب نوشته‌هایی که در نقد آثار سازمان پدید آمده، این امر را نوعی احتیاط و «تقیه» برشمرده‌اند؛ حتی مرکزیت مارکسیست شده سازمان نیز در بیانیه اعلام مواضع...، ذیل عنوان «اسلوب شناخت التقاطی و تناقضات آن در جریان عمل انقلابی»، استفاده از کلمه «دینامیک» را به جای «دیالکتیک»، «شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی» دانسته است.^۱ اما به رغم این برداشت‌ها، به کار بردن کلمه «دینامیک» صرفاً مبتنی بر «تقیه» و «مشکل تعارض فکری» نبوده بلکه اقتباس صریح و روشنی از نوشته «دکتر انورخامه‌ای» است که کتاب وی، هم جزء متون قبلی در آموزش‌های ایدئولوژیک قرار داشته و هم از منابع نگارش کتاب شناخت است. عنوان فصل دوم کتاب دیالکتیک طبیعت و تاریخ، «دینامیسم در حالت کنونی علم و فلسفه» است. البته در کتاب سوم ایدئولوژی، یعنی راه انبیا - راه بشر، که صبغه و نمود مذهبی قوی‌تری نسبت به شناخت دارد، از «منطق خدشه‌ناپذیر دیالکتیک» سخن گفته شده است.^۲

در همین کتاب، در دو موضع دیگر، با صراحت آمده است:

اساساً قرآن جریان تکامل و قوانین حاکم بر آن (اصول دیالکتیک) را جزء مشیت خدا، خواست خدا، امر و نهی خدا می‌داند.^۳ [...] واقعاً جای تأسف است که موافقین و طرفداران قرآن، ردیه برای افکار دینامیکی و دیالکتیکی می‌نویسند.^۴

با آنکه سایر جزوات ایدئولوژیک سازمان توسط نهضت آزادی خارج از کشور انتشار یافته است ولی

۱. «ما می‌دانستیم که شیوه تفکر ایده‌آلیستی، به معنای مطلق آن، نادرست و ضدانقلابی است؛ ایده‌آلیسم به هر حال و در هر شکلش به نفع طبقات استثمارگر و ارتجاعی عمل می‌کند. اما وقتی می‌خواستیم اسلوب شناخت علمی را - که مسلماً نه بر پایه ایده‌آلیسم بلکه بر پایه ماتریالیسم قرار دارد - در ایدئولوژی خودمان که به هر حال بر یک پایه ایده‌آلیستی (قبول عنصر غیرمادی حاکم بر جهان، و مقدم بر وجود مادی آن) قرار داشت وارد کنیم [...]، مجبور می‌شدیم اولاً: به طور ناآگاهانه دست به تحریف حقایق و تعاریف شناخته شده فلسفه علمی بزنیم؛ ثانیاً: ایده‌آلیسم موجود در پایه تفکر مذهبی خود را به نحو پیچیده‌ای در پوسته‌های متعددی از اصطلاحات و تعبیر و تفسیرات ظاهراً علمی گم کنیم [...] اصول دیالکتیک را نه تحت همین عنوان بلکه تحت عناوین ناشناخته‌ای از قبیل اصول شناسایی دینامیک (در مقابل اصول شناسایی ایستا) مورد بحث قرار می‌دادیم. در جزوه شناخت (کتاب اول) نمونه‌های بارز چنین شیوه برخورد غیرصادقانه با قضایای فلسفه علمی و مفاهیم شناخته شده اسلوب شناخت دیالکتیکی به خوبی مشاهده می‌شود.» بیانیه اعلام مواضع...: صص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲. راه انبیا راه بشر: ص ۲۴۱.

۳. همان: ص ۸۵.

۴. همان: ص ۱۳۱.

«شناخت» در خارج از کشور توسط این گروه منتشر نشد. اشکوری در توضیح علت این موضوع می‌نویسد:

«آقای دکتر [ابراهیم] یزدی می‌گوید: اولین نشریه تئوریک سازمان، «شناخت» بود که درست بر اساس دیالکتیک تاریخی و فلسفی تدوین شده بود. اگرچه نسخه اصلی که به خط حنیف‌نژاد بود، سرشار از تأییدات قرآنی و نهج‌البلاغه بود ولی الگوی بحث، دیالکتیک بود و ایرادهای اساسی داشت. به همین دلیل نهضت آزادی خارج از کشور حاضر نشد آن را چاپ کند. تراب حق‌شناس در بیروت از من خواست که ایرادها را بنویسم تا به مرکزیت سازمان در ایران بفرستد و من نقد شناخت را در حدود ۸۰ صفحه نوشتم و فرستادم. اما بعد از دو ماه کتاب شناخت، بدون مقدمه حنیف‌نژاد و بدون آیات قرآن و جملات نهج‌البلاغه، توسط جبهه ملی خاورمیانه (که در کنترل طرفداران چریک‌های فدایی خلق بود) منتشر شد.»^۱

البته آقای یزدی توضیح نداده است که به چه علت این رویه را در مورد سایر متون ایدئولوژیک سازمان ادامه نداده و آنها را که مانند «شناخت» ایرادهای اساسی داشتند و مبتنی بر اصول دیالکتیک مارکسیستی بودند، در سطح گسترده در خارج کشور با امضای نهضت آزادی منتشر کرده است.

○ تکامل / کتاب دوم ایدئولوژی

به دنبال تدوین شناخت، به عنوان متدولوژی شناسایی طبیعت و اجتماع و تاریخ، و پس از یک بحث جمعی، کتاب تکامل به وسیله علی میهن‌دوست تدوین گردید.^۲ «این جزوه نیز پس از برخورد جمع با آن و تصحیح نهایی، در درون سازمان به عنوان بخشی از آموزش ایدئولوژیک سازمان منتشر گردید.»^۳ مبنای نخستین کتاب تکامل، کتاب خلقت انسان «دکتر یدالله سحابی» است. وی که در علوم طبیعی و زیستی متخصص بود و به ویژه در رشته «زمین‌شناسی» صاحب‌نظر محسوب می‌گشت، برای نخستین بار در ایران، با استناد به آیاتی از قرآن کریم، اصل تکامل زیستی و تکوین تدریجی موجودات را مخالف نصوص دینی نمی‌دانست. انتشار مطالب «دکتر سحابی» واکنش‌هایی مخالف در محافل حوزوی ایجاد کرد و از جمله «علامه طباطبایی»، ابتدا به صورت خصوصی و سپس با درج نظراتش در بخشی از

۱. یوسفی اشکوری، در تکاپوی آزادی...، ج ۱: صص ۴۰۳ - ۴۰۴.

۲. شرح تأسیس...: صص ۳۸ - ۳۹. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۴.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: همان صفحه.

تفسیر معروف المیزان، به آرای «دکتر سبحانی» خدشه وارد کرد. جواب «دکتر سبحانی» به ایرادات «علامه طباطبایی» در جزوهای با عنوان قرآن و تکامل منتشر گردید؛ و کماکان باب این بحث گشوده ماند. سازمان، بر اساس «پیش‌فرض» (assumption) و «اصل موضوعه» (axiom) تکامل را پذیرفت و در تبیین آن، به منابع و مدارک دیگری نیز استناد جست که مجموعه آنها را ذکر می‌کنیم. بیشتر اشاره کنیم که در مقدمه‌ای بر یکی از چاپ‌های تکامل، که احتمالاً توسط نهضت آزادی خارج از کشور نگارش یافته، تصریح شده که تکامل «به عنوان نشریه تعلیماتی درون سازمانی مورد استفاده بوده است؛ و به طوری که ملاحظه می‌گردد، دارای نواقصی است.»^۱

منابع کتاب، به تصریح خود کتاب در فصول مختلف بدین قرار است:

بخش اول با عنوان «جهان چیست؟»:

«مطالب این قسمت بیشتر از کتب داروینیسیم، تاریخ علوم، فیزیک مدرن، آیا انسان زاده میمون است؟، اصل و منشأ حیات، سیر حکمت [در اروپا] و غیره استفاده شده است.»^۲

بخش دوم با عنوان «قانون تکامل جهان»:

«برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های تکامل موجودات زنده و از کهکشان تا انسان مراجعه نمایید.»^۳

بخش سوم با عنوان «حیات چیست؟»:

«اصل و منشأ حیات، پیدایش و تکامل موجودات زنده.»^۴

بخش چهارم با عنوان «انسان چه مهره‌ای است؟»:

«برای نوشتن بحث فوق از این کتب استفاده شده است: ۱- از کهکشان تا انسان (جان فیر) ۲- اصل و

منشأ حیات (جرج والد) ۳- منشأ و تکامل حیات (اوپارین) ۴- تکامل موجودات زنده (سیمون) ۵-

سرگذشت زیست‌شناسی ۶- چگونه حیات آغاز شد؟ ۷- سرگذشت زمین ۸- داروینیسیم ۹-

۱. تکامل: ص «ج» (مقدمه).

۲. همان: ص ۲۱.

۳. همان: ص ۲۵.

۴. همان: صص ۵۳ و ۵۵ (پانوشت).

۵. صرف‌نظر از مباحث علمی، توجه به ریشه‌های سیاسی نظریه «تکامل» نیز مفید است. متن‌فردترین اندیشمندانی که پیش از داروین، تکامل انسان را مطرح کرد و در سده نوزدهم داروین نظر او را پی گرفت، اسحاق لاپیر (۱۵۹۴-۱۶۷۶) بود. لاپیر، که او را «پدر صهیونیسیم» می‌خوانند، در رساله انسان‌های پیش از آدم (۱۶۴۳) این نظریه را

میچورنیسم ۱۰- خلقت انسان (دکتر یدالله سبحانی) ۱۱- آیا انسان زاده میمون است؟ ۱۲- قرآن و تکامل موجودات زنده (دکتر یدالله سبحانی). «همراه با یک پانویس: «نقل از کتاب عشق و پرستش مهندس مهدی بازرگان».^۱

بخش پنجم با عنوان «عوامل اصلی سرعت فوق‌العاده تکامل در انسان چیست؟»:

ارجاعات پانویس‌ها: مقاله «اختیار» از کتاب ذره بی‌انتها از مهندس مهدی بازرگان، و مقاله «اصل انسان» از کتاب آیا به راستی انسان زاده میمون است؟^۲ «در اینجا از درس دینداری (نوشته مهندس مهدی بازرگان) قسمت پرستش با توضیحات لازمه حتماً مطالعه شود؛ همچنین پرستش از کتاب عشق و پرستش (نوشته مهندس مهدی بازرگان)، نیک نیازی از کتاب نیک نیازی (نوشته مهندس مهدی بازرگان) و کتاب نیایش (نوشته دکتر علی شریعتی).^۳ «اوپارین عضو فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و رئیس انستیتو بیوشیمی دانشگاه مسکو در کتاب محققانه خود به نام منشأ و تکامل حیات، که در سال‌های اخیر نوشته است، در ص ۱۳۶ چنین می‌نویسد [...]»^۴ «لنین در موردی شبیه به این امر [...] خود مارکس در کتاب مزد، بها، سود، چنین می‌گوید [...]».^۵

«جزوه تکامل چیزی جز خلاصه کتاب «حیات، طبیعت، منشأ و تکامل آن» از او پارین، تنورسین مارکسیست نیست. در این زمینه از کتاب «از کهکشان تا انسان» جان ففر، کمونیست انگلیسی هم استفاده شده است. این کتاب در شمار آثاری بود که بینش مارکسیستی در تدوین

مطرح کرد که پیش از «آدم» نسل انسان‌ها پدید شده بود و بنابراین «آدم» نخستین انسان نیست. این نظریه کاربرد وسیع دینی و اخلاقی در تجارت جهانی برده و کشتار سکنه بومی قاره آمریکا داشت زیرا طبق آن سپاهان افریقا و سرخپوستان آمریکا از تبار «آدم» به شمار نمی‌رفتند. رساله فوق‌مخالفت پاپ را برانگیخت ولی کریستینا، ملکه سوئد، آن را به خرج خود چاپ و منتشر کرد. در سال ۱۶۵۵ پنج چاپ از این رساله به زبان لاتین در آمستردام و بال انتشار یافت و در سال‌های بعد به زبان‌های انگلیسی (۱۶۵۶) و هلندی (۱۶۶۱) نیز منتشر شد. بعدها، در فضای فکری سده نوزدهم، نظریه لاپیر درباره منشأ انسان و نیز رساله‌های انسان‌شناختی متعدد او درباره اقوام قبایل غیراروپایی، مورد توجه اندیشمندان غربی قرار گرفت بی‌آنکه به کاربردهای مستعمراتی آن در فضای سده هفدهم توجه شود.

۱. همان: صص ۶۲ و ۷۴.

۲. همان: صص ۷۹ و ۸۴.

۳. همان: صص ۸۸ - ۸۹.

۴. همان: ص ۹۰.

۵. همان: ص ۹۷.

آن سخت مؤثر افتاده و «راه خدا» و «راه تکامل» یکی دانسته شده بود. این یکی از نظریه‌های بنیادی سازمان بود...»^۱

○ راه انبیا - راه بشر / کتاب سوم ایدئولوژی

راه انبیا - راه بشر، سومین محصول گروه ایدئولوژی، پس از تکامل به صورت یکی از جزوات آموزشی درون سازمانی درآمد. در این کتاب هماهنگی و یگانگی راه انبیا و راه بشر [مستقل از وحی] و جدایی‌ناپذیری این دو تشریح شده در عین حال نقش و رسالت انبیا با استناد به قرآن و نهج‌البلاغه مشخص گردیده است.^۲

سومین جزوه ایدئولوژیک تحت عنوان راه انبیا - راه بشر، که عمدتاً به سبک راه طی شده‌ی مهندس بازرگان تهیه شده و در آن آیات بسیار زیادی از قرآن مورد استناد و تفسیر قرار گرفته، توسط محمد حنیف‌نژاد تهیه و پس از برخورد نهایی جمع، در درون سازمان منتشر گردید.^۳

در توضیح این نکته که «کتاب سوم ایدئولوژی» مشخصاً برآمده از کتاب راه طی شده است، باید گفت که نگرش مهندس بازرگان^۴ در آن کتاب، به طور عمده، به دو موضوع است: نخست دستاوردهای علمی بشر، که در حوزه علوم تجربی و علوم دقیقه قرار دارد؛ و دیگر دستاوردهای انسانی و اخلاقی، که اغلب برآمده از ضرورت وجود جامعه مدنی در جوامع صنعتی بورژوازی است.

۱. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۳۹۴.

۲. شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۴.

۴. «مرحوم بازرگان معتقد بود که [از غرب] روبناها را گرفته و بر روی مبانی دینی و اخلاقی خودمان می‌گذاریم. نتیجه این بحث هم این بود که بشر به همان راهی رفته که دین رفته است، منتهی بشر از طریق عقل خودش این راه را پیموده و راه طی شده بشر همان راه رفته انبیا می‌باشد. نتیجه این تفکیک [بین مبانی و روبناها]، خودش را در قضیه سال ۵۴ سازمان مجاهدین نشان داد. آنها روبناهای چپ ملهم از غرب و مشخصاً سوسیالیسم را بر روی این مبانی نهادند همانگونه که آقای مهندس بازرگان بخش لیبرالی آن را اخذ کرد. در فاصله‌ای نه چندان دور به علت تعارضات، کم کم به این نتیجه رسیدند که اساساً دین نمی‌تواند برای جامعه کارایی داشته باشد. نتیجه اندیشه و اقدام مجاهدین را مهندس بازرگان بعد از بیست سال تجربه به دست آورد. مردی که یک عمر روی ایدئولوژی کار کرده و می‌گفت از دین می‌توان مبانی ارزشی و عدالت و دمکراسی درآورد، دینی که با علم آشتی داشته باشد، حالا به صورتی درآمده که عنوان می‌نماید هدف دین تنها آخرت است.»، دکتر حبیب‌الله پیمان، هفته‌نامه پیام هاجر، سال هجدهم، شماره ۲۶۵، ۴/خرداد/۱۳۷۸: ص ۱۱.

در اندیشه بازرگان دو میزان برای سیر تکامل انسان، که نهایتاً همان راه انبیاست، عنوان شده: گرایش یا گریز از فردیت به زندگی اجتماعی و حتی هویت جهانی، و از احساس به عقل؛ و با انطباقی که صورت می‌دهد، در آخر به این نتیجه می‌رسد که «بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیا نیپیموده است»^۱ و چون در این سیر، برخی از جوامع غربی به توفیقات قابل ملاحظه‌ای دست یافته‌اند، بعید نیست که آنها به راه انبیا نزدیک‌تر باشند (هر چند مذهبی به نظر نیابند) تا ما (که مذهبی‌تر به نظر می‌آییم): بشر از روز اول در راهی جز راه انبیا پیش نرفته است و اتفاقاً دسته افراطی دوم، که پیشرو آنها مادیون علمی می‌باشند، در جاده‌ای افتاده‌اند که سرمنزله آن خدا و آخرت و دین است. شاید اینها به درک حقیقت مبدأ و معاد نزدیک‌تر باشند تا بسیاری از مقدسین خرافی مسلک.^۲

با همه اینها چون یک جهت آشکار کتاب فوق علاقه‌مند و مشتاق ساختن نسل جوان و دانشگاه دیده به دین و مذهب بوده است، از یادآوری این نکته نیز فروگذار نشده (یا دست کم این نتیجه از کتاب به دست می‌آید) که اصولاً ظهور انبیا و پدیده شگفت نبوت، در حوصله محاسبات زمانی و انطباق مرحله‌ای زندگی بشر نیست.

[...] فاصله به قدری زیاد است و انبیا آن قدر جلوتر از مردم و بزرگترین نوابغ رفته‌اند که بشریت سال‌های سال باید رنج ببیند و پیش برود تا رشد کافی برای درک صحیح معانی و اجرای درست مقاصد آنها احراز نماید.^۳

مجاهدین خلق، در این انطباق، با توجه به اصل گرفتن و علمی دانستن مارکسیسم، آن را بزرگترین دستاورد بشر - که با راه انبیا منطبق است - و به قول خودشان «فرهنگ انقلابی عصر حاضر» می‌دانستند؛ که حتی قرآن را بدون آن نمی‌توان درک کرد. بیشترین موارد تأکید بر این امر، در همین کتاب سوم ایدئولوژی، زمانی است که از آیات قرآن کریم سخن می‌رود:

[۱] بدون آگاهی از فرهنگ انقلابی عصر حاضر، اعجاز قرآن به خصوص آیات فوق را به درستی نمی‌توان درک کرد.

[۲] آگاهی از فرهنگ انقلابی معاصر، مفهوم اعجاز قرآن را برای ما روشن می‌کند.

[۳] مشکل است امروز بدون اطلاع از مکاتب انقلابی عصر حاضر این گونه آیات به درستی

۱. بازرگان، راه طی شده: ص ۳.

۲. همان: ص ۲.

۳. همان: ص ۳.

تفسیر شوند.

[۴] بدون آشنایی با فرهنگ انقلابی عصر حاضر، درک عظمت آیات قرآن هیچ ممکن نیست. در اینجا حتماً کتب زیر را بخوانید:

- ۱- کتابچه سرخ مائو [منتخب آثار مائو تدوین لین پیاثو]
- ۲- امپریالیسم و کلیه مرتجعین بیر کاغذی هستند.
- ۳- دو نوع همزیستی مسالمت آمیز به کلی متضاد [این دو نیز از مائو]^۱

دکتر حبیب‌الله پیمان می‌گوید:

«مبنای نظری دیگر نحوه حل رابطه علم و دین از طرف سازمان است. البته آنها با الهام از «راه طی شده» آقای مهندس بازرگان به تدوین کتاب «راه انبیا، راه بشر» دست زدند. مطابق نظریه راه طی شده، بشر با عقل خود همان راهی را پیموده است که انبیا خواسته‌اند میانبر بروند. آنچه که بشر با علمش کشف می‌کند، همان‌هاست که انبیا به صورت کلی تر بیان کرده‌اند و لذا باید با همان اعتبار و اعتمادی که به «دین» داریم آنها را پذیرفته و پیروی کنیم و راهنمای عمل قرار بدهیم. در این تفکر علم هم می‌تواند به موازات دین راهنمای عمل قرار بگیرد. در این نگاه علم و وحی، موضوع‌ها و هدف‌های واحدی را دنبال می‌کنند. آقای مهندس بازرگان می‌گوید که هر چه بشر در طبیعت می‌آموزد همان است که انبیا به شکل دیگر گفته‌اند. همین اشتراک تعمیم پیدا می‌کند به عرصه تاریخ و جامعه‌شناسی... بر همین پایه، مجاهدین، مارکسیسم را علم مبارزه تلقی کردند و با اعتقاد به وحی و تعالیم دینی پیروی از این علم را بر خود واجب دانستند. در این کار از توجه به چند نکته اساسی غفلت شد...»^۲

○ مقدمه مطالعات مارکسیستی / جزوه آموزشی

از دستاوردهای گروه ایدئولوژی، کتابچه‌ای بود به نام مقدمه مطالعات مارکسیستی.^۳ «این جزوه به قلم سعید محسن است و علت نگارش آن، دادن دید اولیه به خواننده کتب مارکسیستی است؛ و تأکید روی این نکته که اولاً چرا ما ناگزیر از مطالعات مارکسیستی هستیم (علم مبارزه) و ثانیاً برشمردن

۱. راه انبیا راه بشر: صص ۶۷ و ۷۶ و ۱۲۰ و ۲۳۵.

۲. دو ماهنامه چشم‌انداز ایران، ش ۲۸: ص ۴۶.

۳. این کتابچه در دو جلد با عنوان «چگونه قرآن بیاموزیم» و «دینامیسم قرآن»، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، توسط سازمان «با نگارش و قلم رجوی» انتشار یافت. جعفریان، جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی...: ص ۳۹۵.

جنبه‌های اصولی و مثبت مارکسیسم (ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) و ثالثاً توضیح این مطلب که این هم برای درک هرچه بیشتر ایدئولوژی اسلامی و قرآن است؛ و بدون مطالعه این کتب ما قادر به درک دینامیکی از قرآن نخواهیم بود.^۱

در سرتاسر این نوشته، همان نگاه انفعالی و انطباقی نسبت به مارکسیسم وجود دارد. دو نمونه واضح از این نگرش را، از مقدمه مطالعات مارکسیستی نقل می‌کنیم:

[...] قرآن در حد تبیین و تفسیر جهان متوقف نمی‌شود بلکه این تبیین و تفسیر را در خدمت تغییر جهان قرار می‌دهد، و انسان را بدین «تغییر» امر و دعوت می‌کند، و در این مسیر از او «مسئولیت» می‌طلبد. [...] تنها برای اولین بار در نیمه قرن نوزدهم بود که یک فیلسوف انقلابی^۲ اظهار کرد: تاکنون فلاسفه تنها به «تفسیر» جهان پرداخته‌اند اما تفسیر جهان کافی نیست بلکه باید آن را «تغییر» داد.^۳

گو اینکه «فضل تقدم» در این مطلب به قرآن داده شده ولی در جایی قرآن را مستند قرار داده‌اند که تأییدی از مارکسیسم برای آن یافت شود.

تحت عنوان «نهاد اجتهاد» بحثی مطرح گشته پیرامون ویژگی انطباق‌پذیری قرآن با شرایط نوین زمانی و مکانی؛ و به عبارت دیگر استعداد «آداپتاسیون» (adaptation) قرآن. پس از اشاره در متن که دینامیسم قرآن «آن را قادر می‌سازد که با کلیه شرایط اجتماعی - تاریخی تطبیق یافته و نقش هدایت کننده خود را در حرکت اجتماعی ایفا کند» در جهت تأیید و انطباق این نظر با «نصوص» مارکسیستی اضافه می‌کند:

این امر تطبیق و تطابق یک سیستم با شرایط مختلف، در مورد آرا و افکار بشری نیز در محدوده خودشان صادق است؛ یعنی این سیستم‌های نظری نیز، تا جایی که از دینامیسم و پویایی برخوردار باشند، با شرایط زمانی و مکانی مختلف (به همان معنایی که فوقاً ذکر شد) قابل تطبیق می‌باشند. مثلاً می‌دانیم که لنین پیشوای کبیر انقلاب شوروی، مارکسیسم را با شرایط روسیه تزاری و کلاً با شرایط دوران امپریالیزم تطبیق داد. و یا اینکه مائوتسه تونگ تئوری مارکسیستی را با شرایط چین هماهنگ نموده و مارکسیسم را در آن شرایط پیاده کرد. روشن است که امکان نیل به چنین نتیجه‌ای اولاً مشروط است به استحکام و غنای خود مکتب و تئوری

۱. روزنامه ابرار ۶۹/۵/۲۵: به نقل از حسین روحانی.

۲. منظور «کارل مارکس» است.

۳. دینامیسم قرآن، ج ۱: ص ۲۶.

و کشش آن، و در ثانی به یک برخورد علمی و بدور از تعصب و دگماتیسم. به عنوان مثال در کتاب «تاریخ حزب کمونیست شوروی» درباره نحوه برخورد لنین با مارکسیسم چنین می‌خوانیم:

«اگر لنین درباره ظاهر کلمات مارکسیسم سر تسلیم فرود می‌آورد، و جرئت نمی‌کرد که یکی از احکام مارکسیسم را که از طرف انگلس افاده شده بود، به حکم نوینی درباره جمهوری شوراهای که با شرایط جدید تاریخ سازگار باشد بدل نماید، آن وقت وضع حزب ما، انقلاب ما و وضع مارکسیسم چه می‌شد؟ حزب در تاریکی سرگردان می‌گردید، پرولتاریا می‌باخت و دشمنان می‌بردند»^۱ (صفحه ۴۲۶).

[...] و همچنین لیوشائوچی در کتاب «درباره حزب»، درباره نحوه برخورد مائو با تئوری مارکسیستی، شرح می‌دهد که «نیوغ و عظمت مائو در این بود که توانست قسمت‌های مندرس و فرسوده مارکسیسم را بزداید».^۲

○ سیمای یک مسلمان (راه حسین)^۳

در ادامه کار گروه ایدئولوژی، تحلیلی از تاریخ اسلام بعد از پیامبر(ص) و به طور خاص قیام امام حسین(ع) صورت گرفت که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ و انتشار بیرونی آن، به کتاب امام حسین یا راه حسین مشهور شد ولی اسم واقعی و اولیه آن سیمای یک مسلمان بود.^۴ این کتاب منسوب به احمد رضایی است ولی تأکید خود سازمان این است که وی «در کارهای تحقیقاتی مربوط به این کتاب نقش مهمی بازی کرد».^۵ با توجه به هویت و وجهه مذهبی احمد رضایی - که در گفتارهای بعدی به آن اشاره خواهیم داشت - به نظر می‌رسد تنها تهیه فیش‌های مربوط به تاریخ اسلام و متون خالص دینی توسط او صورت گرفته باشد. آیه‌الله مهدوی کنی در مورد مراجعات وی به هنگام تدوین کتاب می‌گوید:

خدای رحمت کند «احمد [رضایی]» را و ناصر [صادق] را، که اینها می‌گفتند: «شناختی که ما از اسلام داریم شناخت کامل نیست، ما در این مسیر آمده‌ایم و داریم می‌رویم». و یادم هست که

۱. عبارات از «ژوزف استالین» است.

۲. دینامیسم قرآن، ج ۲: صص ۶۱-۶۳.

۳. این کتاب با نام «امام حسین» نیز منتشر گردیده است.

۴. شرح تأسیس...: ص ۳۹.

۵. همان: همان صفحه.

مرحوم «احمد [رضایی]» خیلی از وقت‌ها که از «مسجد جلیلی» بیرون می‌آمدیم تا پای اتوبوس، که من می‌خواستیم به اتوبوس سوار شوم و به منزل بروم همراه من می‌آمد و سؤال مطرح می‌کرد. آن وقت می‌خواستند کتاب «امام حسین» را بنویسند، چون همیشه سؤالاتی برایشان مطرح بود و از اشخاص مختلف می‌پرسیدند و می‌خواستند نظرخواهی کنند که در کتابی که می‌نویسند اشتباه کمتر باشد. این جور برخورد، برخورد صادقانه است.^۱

منابع اصلی کتاب در مورد تاریخ عاشورا - عمدتاً - از این قرارند: تاریخ یعقوبی، الفتنۃ الکبری (طه حسین)، بررسی تاریخ عاشورا و سرمایه سخن ۲ جلد (دکتر آیتی). نقل قول‌هایی که از منابع قدیمی تر آورده شده اغلب متخذ از کتاب‌های «دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی» و شهید جاوید تألیف «صالحی نجف‌آبادی» است؛ لیکن نحوه ارجاعات به گونه‌ای است که تصور می‌شود آن منابع - مستقیماً - مورد رجوع بوده‌اند.

تحلیل کتاب از حرکت امام حسین (ع) متأثر از کتاب شهید جاوید است و خلاصه آن چنین است که انگیزه قیام امام، فقط نابودی حکومت یزید و امویان و به وجود آوردن یک حکومت اسلامی واقعی به زعامت خود بود؛ و دیدگاهی که انگیزه امام را صرفاً شهادت‌طلبی (متضمن علم قبلی به شهادت خود) ارزیابی می‌کند، درست نیست. البته امام در مرحله آخر که مخیر به بیعت یا جنگ شد، راه شهادت را برگزید و از عقیده و شرف خود و در واقع از اسلام راستین با خون پاکش دفاع کرد.^۲ در کتاب سازمان، این دیدگاه تنها از موضع «درون دینی» و «تفسیر مذهبی» ارائه نشده است بلکه نگاه خاص مزبور به دلیل امکان و قابلیت بیشتر برای تطبیق با دیدگاه‌های سیاسی مارکسیستی «انتخاب» گردیده است. در واقع روایتی از موضوع با تغییرات ظریف ارائه شده که حتی الامکان، تاریخ اسلام، نگرش مارکسیستی به تاریخ را تأیید و توجیه نماید.

نکته مهمی که علاوه بر شیوه متداول گروه ایدئولوژی، یعنی انطباق مفاهیم اسلامی با موضوعات و مفروضات مارکسیستی، در این کتاب قابل توجه است این است که تصویر ارائه شده حکومت ایده‌آل به نام «حکومت اسلامی»، بیشتر با «دیکتاتوری پرولتاریا» و «سانترالیزم دموکراتیک» احزاب کمونیست شباهت دارد که به جای حزب حاکم، «متقین» بر آن حاکمند و به نوعی سوسیالیسم گردن نهاده‌اند.

۱. یادنامه ابوزر زمان: صص ۲۸۷ - ۲۸۸.

۲. راه حسین، ملخص بخش دوم کتاب.

اکنون با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، هرگز مجوزی برای انطباق این مکتب با سرمایه‌داری و یا انفصالش از امر حکومت نخواهیم یافت. خصوصاً باید یادآور شویم که حکومت اسلامی، در عین آنکه سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است، هرگز مشابهتی با دموکراسی مورد تبلیغ غرب - که بالتمام خرافه‌ای بیش نبوده و نیست - ندارد بلکه بعکس حاوی نوعی اعمال قدرت و رهبری جمعی است که اگر بخواهیم در قالب یکی دو کلمه به آن اشاره کنیم، «حکومت متّین» بهترین تجسّم آن است. در این قالب است که گروه صاحب تقوا، که خصوصیت ویژه‌اش «اهلیّت» (آگاه‌ترین بودن) نسبت به احوال اجتماعی است، قدرت و رهبری را به دست می‌گیرد و جامعه را به جانب بنیادهای قرآن سوق می‌دهد.^۱

○ تفسیر سوره‌های انفال، توبه و محمد(ص)

این تفسیرها که هرکدام در جزوه‌های جداگانه نگاشته و به طور محدود تکثیر شد، اولین مدارک عمومی و آموزشی سازمان بود که پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ در سطح دانشجویان و علاقه‌مندان، به صورت مخفی، رد و بدل می‌گردید. چنانکه مشهود است، انتخاب سوره‌ها و گزینش موضوعی آنها به امر «جنگ» و «قتال» و «تداوم مبارزه» مربوط می‌شود. از همین زاویه، نوع تفسیر نیز منطبق بر آرای نهایی گروه یعنی پذیرش مشی مبارزه مسلحانه است؛ علاوه بر آن، دیدگاه‌ها و نظرات مبنایی سازمان، یعنی التزام به مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و تجلیل از مارکسیست‌های انقلابی، نیز در زمینه این تفسیرها مشهود است. برای آگاهی بیشتر از آنچه در این تفسیرها مندرج است، و با توجه به این حقیقت که متون تفسیری مزبور از قدیمی‌ترین مدارک سازمان به شمار می‌رود و نگارش اغلب آنها توسط شخص حنیف‌نژاد صورت گرفته^۲، مواردی از بیان مفاهیم قدسی، شیوه تفسیر، روش انطباق آیات با مواضع و مسائل سیاسی روز، و از این گونه مباحث را از این تفسیرها نقل می‌کنیم.

ذکر خدا

«ذکر خدا» یعنی چه؟ غرض مطالعه و دقت در پدیده‌های طبیعی و قوانین بی‌شماری است که در بخش‌های مختلف هستی عمل می‌کنند. حاصل این مطالعه، شناخت هرچه بیشتر قوانین

۱. همان: ص ۸.

۲. این مطلب به تکرار در نوشته‌های حسین روحانی و بخش‌هایی از گفت و گوها آمده است؛ با این توضیح که اساساً تفسیر قرآن و مباحث تفسیری و تطبیقی مرتبط با قرآن را شخص حنیف‌نژاد عهده‌دار بوده است.

مربوط به ماده بی جان و جاندار، انسان و اجتماع، و افزایش ایمان فرد به اصالت قاطعیت این قوانین است.^۱

یاری خدا

«یاری خدا» همان سنت تکامل است که همیشه پشتیبان کسانی است که در راه آن گام بر می دارند. اگر این قانون را در صحنه روزگار مؤثر ندانیم، به هیچ وجه دلیلی نداشت آمریکا با آن همه ساز و برگ جنگی و تبلیغات همه جانبه اش، در سرزمین ویتنام - به قول خود او - تا گردن در لجنزار فرو رود و نتواند خود را از آن مهلکه خلاصی دهد؛ دیگر دلیلی نداشت ملت الجزایر بتواند قدرت افسانه‌ای فرانسه را در عرض هفت سال و نیم جنگ به پایان رساند و به زانو درآورد؛ به هیچ وجه دلیلی نداشت روح یک قهرمان [ارنستو چه گوارا]، پس از مرگ پرافتخارش، آمریکای لاتین را به لرزه و جنبش درآورد و خواب راحت را از دشمنان آزادی و انسانیت بازستاند.^۲

وحی - ملائکه

وحی عبارت است از اعمال نیرو و قوه‌ای که ما در کلیه اشیا و پدیده‌ها به عنوان خصیصه ذاتی آنها سراغ داریم؛ مثلاً زنبور عسل، که دارای این قدرت است، می‌تواند از نوش گیاه به وسیله متابولیسم پیچیده درونی خود شهدی چون عسل بسازد؛ و به همین ترتیب است قوه مغناطیسی آهنربا، نیروی چرخشی الکترون در اطراف هسته اتم، حرکت اجرام سماوی (سوره ۴۱ آیه ۱۲) و غیره. ملائکه، همان طور که قبلاً نیز اشاره کردیم، تعبیری است از قوای طبیعت که کلاً مبتنی بر «اصل علیّت» عمل می‌کنند.^۳

تفسیر «ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً...» (آل عمران، ۱۶۹)

فداییان قهرمان فلسطین، که به خاطر آزادی سرزمینشان مبارزه می‌کنند و در خاک و خون می‌غلتنند، تا ابد زنده هستند. سرباز ویت کونگ، که در جنگ کشته می‌شود، مرده نیست. [چه] گوارا و یارانش برای همیشه زنده هستند. «علی لاپوانت»، «عربی بن مهدی»، «یوسف

۱. درسی از سوره انفال: صص ۱۰ - ۱۱.

۲. همان: صص ۳۱ - ۳۲.

۳. همان: ص ۳۵.

ذيقود»، و ساير هم‌زمان شجاعشان - مجاهدین الجزایر - برای ابد بر تارک تاریخ درخشان الجزایر خودنمایی می‌کنند. آنها که در ۱۵ خرداد با مسلسل‌های شاه‌خائن در خاک و خون غلتیدند، آیه‌الله سعیدی‌ها، پویان‌ها، سلاحی‌ها، و رضایی‌ها^۱... و هزاران شهید دیگر که به دست جلادان شاه شربت شهادت نوشیدند. همگی برای همیشه و تا ابد زنده خواهند ماند؛ و خلق قهرمان ما هرگز فداکاری‌های آنان را فراموش نخواهد کرد و با نثار خون خود، در مقابل خون پاک آنان، ادای دین خواهد نمود.^۲

حق و باطل

حق چیست؟ حق چیزی است که زیربنا و پایه آن بر روی یک اصل طبیعی و سنت جاری در خلقت باشد، کدام سنت و اصل طبیعی محکم‌تر از قانون تکامل است؟ پس حق، پیوسته و وابسته به این جریان طبیعت است اما باطل که در نقطه مقابل حق قرار دارد متکی به یک اصل ثابت و محکم طبیعی نیست...^۳

راه خدا

هر کس که از مفهوم تکامل درک عمیق‌تر و بیش‌تر وسیع‌تر داشته باشد و به تناسب آن در این راه مجاهده نماید، از نظر قرآن به همان اندازه به خدا نزدیک‌تر می‌باشد... مهم پیمودن راه است نه دعوی بر سر نامگذاری مسیر... کسانی که برای مبارزه بی‌امان با امپریالیزم، یعنی این سدّ بزرگ راه تکامل بشریت عصر کنونی، کمر همت بسته‌اند و رهبری آن [به] سوی پیروزی را، رسالت تاریخی خود می‌دانند، بی‌شک یک عمل خدایی انجام می‌دهند... کار اینان ادامه همان کارهاییست که انبیا، مأموران انجام آن بودند.^۴

○ تداوم بحران ایدئولوژیک

تمایل و گرایش به عمل انقلابی و نوعی «اوانتوریسم» یا ماجراجویی، که در حقیقت ناشی از شتاب چریک‌های فدایی خلق در عمل مسلحانه بود، و نیز دوگانگی نهفته در بطن ایدئولوژی سازمان، بحرانی

۱. این اسامی بعدها به متن اضافه شده است.

۲. همان: صص ۲۰ - ۲۱.

۳. درسی از سوره محمد: ص ۳.

۴. درسی از سوره توبه: ص ۳۵.

را در پی آورد که می‌توان آن را ریشه ضربات شهریور ۱۳۵۰ دانست؛ و در هر حال، اجتناب‌ناپذیر بود. حنیف‌نژاد بر اهمیت کار گروه ایدئولوژی تکیه داشت و بالا بردن کیفی تشکیلات را مهم‌تر می‌دانست، تا حادثه‌ای شبیه کنار کشیدن عبدی تکرار نشود؛ ولی برخی از عناصر مرکزیت، از جمله بهمن بازرگانی، معتقد بودند که آنچه تاکنون در مورد ایدئولوژی انجام شده اضافی بوده و سازمان به جای این کار باید روی مسائل سیاسی - نظامی و عمل مسلحانه کار کند.^۱ این چالش، که در واقع ایدئولوژیک بود، سرنوشته دیگری برای سازمان رقم زد.

نظر به اینکه طرح و تشریح این بحران، در تبیین وقایع و مقاطع بعدی سازمان، مؤثر است ذیلاً اظهارات بهمن بازرگانی را نقل می‌کنیم.^۲

محمود بحث‌ها این بود که عقب‌ماندگی ناشی از استعمار است و این حکومت هم عامل آن است. برای مبارزه باید «علم مبارزه» را یاد گرفت؛ مثل پزشکی و دیگر علوم. دین انگیزه حرکت را به آدم می‌رساند و اگر نباشد کسی انگیزه ندارد ولی اینکه چطور می‌توان قدرت را در چنگ گرفت و چگونه یک گروه معلوم و آداب‌دار می‌توانند توده‌ها را بسیج کنند و انقلاب راه بیندازند و حاکمیت را سرنگون کنند، نیاز به «علم مبارزه» دارد. در آن زمان می‌گفتند مارکسیست‌ها دو نوع حرف دارند؛ یک سری حرف‌های ضد‌دین دارند که مزخرف است و باید کنار گذاشت و یک سری حرف‌هایی هم دارند که همان علم مبارزه است؛ و در این زمینه کمونیست‌ها بیشتر از ما کار کرده‌اند. حنیف‌نژاد می‌گفت زمانی می‌رسد که ما هم مثل کمونیست‌ها کتاب‌های خودمان را می‌نویسیم و این بخش از تفکر ما تقویت می‌شود. خواندن کتاب‌های مارکسیستی بچه‌ها را دچار شک ایدئولوژیک می‌کرد. محمد حنیف‌نژاد می‌گفت: «کسی که دوره شک را طی نکرده باشد اصلاً ایمانش محکم نمی‌شود. باید از شک به یقین که مرحله بالاتری است رسید.» خوب، اسلام هم اسلامی بود که حنیف‌نژاد تبیین می‌کرد. بحث‌هایی می‌شد که آیا در جامعه‌ای که ما می‌خواهیم بسازیم، باز هم زکات خواهد بود یا مالکیت خصوصی خواهد بود یا نه؛ یا مثلاً بعضی‌ها سؤال می‌کردند که امام زمان وجود دارد یا نه، یا اگر هست توجیه علمی‌اش چیست؟ حنیف‌نژاد زیاد زیربار بحث نمی‌رفت؛ می‌گفت «ما الآن می‌خواهیم مبارزه کنیم، این بحث‌ها برای بعد است. اگر

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۵.

۲. مطالب مزبور را، با توجه به موضوع، تلخیص کرده‌ایم؛ بی‌آنکه در آن تصرفی به عمل آمده باشد. چون متن مورد استناد، «گفت و گو» است و طبع آن حاشیه رفتن است، تنها حواشی غیرمربوط را حذف کرده‌ایم.

بخواهیم به این سؤال‌ها جواب بدهیم باید دانش مربوط به آن را یاد بگیریم که ما را از مبارزه باز می‌دارد.»

من وقتی جزوه تضاد را خواندم، از نظر ایدئولوژیک مشکلی پیدا نکردم؛ مشکل من وقتی شروع شد که چند جزوه ایدئولوژیک را طراحی کردند: شناخت، راه انبیا - راه بشر، و تکامل. اینها را که خواندم مسئله‌دار شدم و نپذیرفتم. ردیه مفصلی هم نوشتم. در آن ردیه، از اینجا شروع کرده بودم که اگر بدون مذهب هیچ انگیزه‌ای برای مبارزه نمی‌ماند، پس ویت کونگ‌ها چطور کشته می‌شوند؟ اگر حقیقت این است که کسی که دین ندارد مرگ را نمی‌تواند بپذیرد، پس ویت کونگ‌ها چه هستند؟ گفتم که کشته شدن ربطی به دین ندارد، یک مسئله عاطفی است. گاوی را مثال زده بود. که در یک میدان گذاشته بودند و گاو دیگری را می‌آوردند تا با هم بجنگند. گاوی که قبلاً آمده است، چون میدان را متعلق به خودش می‌داند، گاو دیگر را می‌کشد. از همین مثال نتیجه گرفتم که انسان در درجه اول می‌خواهد از وطنش دفاع کند، و وقتی می‌بیند وطنش را مستعمره کرده‌اند مبارزه می‌کند؛ و در این راه اگر کشته هم شد، معتقد بودم که این مسائل، عاطفی است و از نبض زندگی در می‌آید و الزامی نیست که از دین بیرون بیاید. اگر این طور باشد، پدیده ویت کونگ را چطور تبیین می‌کنیم؟ کوبا و آمریکای لاتین را چه کار می‌کنیم؟

ردیه را در جلسه‌ای خواندم. در آن جلسه محمد حنیف‌نژاد، علی میهن دوست، علی باکری و مسعود رجوی بودند. نظراتم را که خواندم، علی میهن دوست تعریف کرد ولی حنیف‌نژاد خوشش نیامد و گفت: «اینجا چیزی نیست؛ برای خودت هم حل می‌شود.» این را گفتم، چایش را خورد و بلند شد.

من کاراکتری داشتم که فکر می‌کردم اگر دنبال نظراتم بروم، در واقع به دنبال «منیت» خودم رفته‌ام. این دو تا با هم قاتی شده بود. سعی کردم خودم را سرکوب کنم اما شروع شک ایدئولوژیک من همانجا بود. اگر من آن کتاب‌ها را نخوانده بودم، مسئله‌ای نداشتم؛ با خواندن آنها مسئله‌دار شدم و این تا دوران زندان ادامه پیدا کرد.

من یک آدم تنوریک بودم؛ اگر قُد یا رهبری طلب بودم و یا خود کم بین نبودم و یا سرحرفم می‌ایستادم، کار به جدایی می‌کشید. ولی من سر حرفم نایستادم؛ البته قانع نشدم. محمد خیلی از بالا برخورد می‌کرد و اخلاقاً این جور بود؛ در این مورد هم همین طور برخورد کرد. سعید اصلاً این طور نبود و می‌توانم بگویم به تشکیلات وابسته یا وقف تشکیلات بود. بدیع‌زادگان مخالفت می‌کرد ولی از خود راضی نبود، تواضع داشت؛ کسی بود که شخصیتش روی خیلی‌ها تأثیر می‌گذاشت.

مسئله من به این شکل تمام شد که فکر کردم: حالا که ما می‌خواهیم مبارزه کنیم، اگر این بحث‌ها را پیش بکشیم، بچه‌ها به شک می‌افتند. خلاصه با این دلایل خودم را قانع کردم و حرف‌هایم را مسکوت گذاشتم؛ و حتی طبق روال تشکیلات، همان کتاب‌ها را تعلیم می‌دادم؛ در حالی که خودم معتقد نبودم و خیلی از جنبه‌هایش را قبول نداشتم.^۱

○ مارکسیسم‌زدگی دهه چهل

خودباختگی در برابر مارکسیسم یا «مارکسیسم‌زدگی»، چنانکه پیشتر نیز بدان اشاره شد، عارضه‌ای بود که به خصوص در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، بخشی از فعالان سیاسی و اجتماعی مسلمان بدان دچار بودند. این گونه اشخاص مجذوب دورانی بودند که جنبش‌های سیاسی و قهرآمیز مبتنی بر مارکسیسم در بسیاری از نقاط جهان در حال گسترش بود. مبارزات و انقلاب‌های مردم چین، ویتنام، کوبا و آمریکای لاتین به شیفتگان مبارزه مسلحانه الهام می‌بخشید و چهره‌ای «متفاوت» از مارکسیسم ایجاد می‌کرد.

در آن شرایط بسیاری از روشنفکران مسلمان و از جمله بنیانگذاران سازمان، به خاطر عقیده و ایمان اسلامی‌شان گرایش و علاقه ویژه‌ای به انقلاب الجزایر و جنبش فلسطین داشتند؛ و عملاً هم جنبش فلسطین و مشخصاً «الفتح» را سرمشق و ملجأ آموزش‌ها و کمک‌های خود قرار دادند. اما در فضای چپ‌زده آن زمان وقتی خواستند مبارزه خود را بر پایه «قوانین علمی» استوار کنند منبعی جز کتب و تجربیات و اندیشه مارکسیستی در دسترس خود نیافتند؛ به همین جهت در کنار چند کتاب مذهبی، نظیر برخی آثار مهندس بازرگان - به خصوص راه طی شده، به مطالعه نوشته‌های مارکسیستی آن هم بیشتر آثار مائو و لنین پرداختند.

سعی بر این بود که با استناد به کتاب بازرگان، نشان داده شود بشر راهی را که انبیا نشان داده‌اند، مستقلاً پای خود، آرام و در مدتی طولانی طی کرده است. این نحوه نگرش به تاریخ زندگی انسان، در افراد کم اطلاع، می‌توانست منشأ این طرز فکر شود که گویا جهان و حیات بشر مستقل از خدا، وحی، نبوت و معاد به خوبی تحول می‌یابد و رو به تکامل و تعالی می‌رود؛ و درست به همان اهدافی می‌رسد که انبیا مطرح می‌کردند. پیداست که پیگیری این نگرش به جدایی و استقلال عملی اندیشه دینی و علم

۱. گفت و گوها: بهمن بازرگانی.

الهی از علم و تجربه بشری می‌انجامد و نتایج بعدی آن، چیزی جز جدایی دین از زندگی و سیاست، و تبدیل مذهب به مقوله‌ای ذهنی - و نه عینی و عملی - و عقیم، و علقه‌ای خصوصی نخواهد بود؛ و دیگر نمی‌تواند «مکتب راهنمای عمل» و محرک مبارزه باشد.

چکیده طرز فکری که در نوشته‌های ایدئولوژیک سازمان، پرورش و تعمیم داده می‌شد این بود که «حقیقت همان چیزهایی است که در عمل تحقق می‌یابد؛ آنچه در عمل رخ می‌دهد اصالت دارد و پراتیک روزمره یا تجربه عملی هر کس راهنمای اصلی و تنها معلم اوست». هر چند که بنیانگذاران سازمان، با اعتقاد قلبی به وحی، سعی می‌کردند با الهام از قرآن به مسائل پاسخ دهند و در این کار خود صمیمی بودند ولی روشی که به کار می‌رفت، با منطق و روش شناخت قرآن نمی‌خواند. دیگر آموزش‌ها و دستاوردهای سازمان هم کتب مارکسیستی بودند که در آنها به نحوی دیگر منطق «اصالت عمل» و نوعی «پوزیتیویسم»^۱ القا و تبلیغ می‌شد.^۲

سازمان، با پذیرش عقیده توحیدی و مقوله‌های وحی و نبوت و معاد، ضمن اعتراف به قانونمند بودن حرکت جهان و مبارزه اجتماعی و انقلاب و سازماندهی، چون با بضاعت علمی بسیار اندک و خوداتکایی محفلی نمی‌توانست از دل قرآن و منابع اسلامی، نظریه‌ها و چارچوب فکری مورد نیاز خود را بیرون کشد و از سوی دیگر نسبت به مارکسیسم شیفتگی پیدا کرده بود، ضمن مطالعه کتب دوم مارکسیستی و تحت تأثیر پیروزی‌های این جریان در سطح جهان، اصول تاریخی - اجتماعی و مبارزاتی آن را بی‌عیب و نقص می‌پنداشت؛ مارکسیسم را - منهای بُعد آتئیستی و ضدّ خدایی آن - «علم مبارزه، تحول، انقلاب و سازماندهی» می‌دانست و نیازمندی‌های خود را در این زمینه‌ها از آثار مارکسیستی اخذ می‌کرد. به رغم آن که مارکسیسم ماهیتاً «علم» محسوب نمی‌شد و یک مکتب اجتماعی و اساساً فاقد ساختار علمی مشابه سایر رشته‌های علوم به مفهوم آکادمیک و مدرن بود و از اعتقادات و نظام فکری خاص برخوردار بود، مسعود رجوی در زندان به آقای کاظم بجنوردی تأکید می‌کرد که:

۱. حجاریان در این زمینه می‌گوید: «بنای سازمان آریستوریسیسم و پوزیتیویسم نوع بازرگان بود که او هم از اسپنسر و کنت گرفته بود و در بطن خودش تاریخی‌گری داشت، اما منشأ تمام دیدگاه‌های بازرگان لیبرالی است. سازمان می‌خواهد مبانی تئوریک عملش، علمی باشد و نمی‌تواند توجیه شهادت را به حور و قصور حواله بدهد. چون می‌خواست توجیهش علمی باشد، وجه اخلاقی شهادت‌طلبی را از درون ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در می‌آورد.» نشست پژوهشی با سعید حجاریان، ص ۱۲.

۲. بحران در خط‌مشی: صص ۵۶ - ۵۷؛ با اندکی تصرف.

از نظر ما مارکسیسم لنینیسم علم است، علم اجتماع و علم مبارزه است، درست مثل قوانین فیزیک، ربطی به دین و اسلام ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم فیزیک اسلامی یا فیزیک سرمایه‌داری، فیزیک، فیزیک است و قوانین خودش را دارد. مارکسیسم هم همین‌طور.^۱

حجاریان تبیین خاصی از این موضوع ارائه داده است: «چرا سازمان به سراغ علم مبارزه می‌رود؟ ما الزاماً برای مبارزه کردن، احتیاجی به ماتریالیسم تاریخی نداشتیم. من فکر می‌کنم - تا جایی که به ادبیات و متون سازمان بر می‌گردد - سازمان می‌خواسته وجه اخلاقی مبارزه را برای خودش حل کند. وجه اخلاقی مبارزه یعنی چه؟ یعنی چگونه شهادت‌طلبی را توجیه بکند؟ باید فرد بتواند کیش مرگ را برای خودش توجیه بکند، چون هیچ وقت آدم با محاسبه هزینه و فایده هر عمل به نقطه مرگ و شهادت که نمی‌رسد، بالاخره باید چیزی عایدش شود و چیزی را از دست بدهد. هیچ‌وقت یک عنصر به این نقطه نمی‌رسد، چون در هیچ دستگاه محاسبه هزینه و فایده، چیزی معادل زندگی نیست. سازمان در هنگام تأسیس باید این مسائل را حل می‌کرده است. این مسئله یک راه‌حل مذهبی داشته و آن این بوده است که معادای داریم و حور و قصوری داریم و شهادت هست و ملائکه به استقبال شهیدان می‌آیند. این راه‌حلی بوده که روحانیت در مقابل مبارزه مسلحانه می‌گذاشته است. بالاخره نواب صفوی هم وقتی که تیر می‌انداخته، یا دیگری که مبارزه می‌کرده است، قضیه را به این صورت برای خودش حل می‌کرده است.

چرا سازمان مسئله را این‌طور حل نمی‌کند؟ شاید بعضی‌هایشان این‌طور بودند. و به نظر من در سطوح عملیاتی سازمان، خیلی افراد، واقعاً با همان انگیزه‌ای که نواب صفوی تیر می‌انداخته تیر می‌انداختند و حتی ممکن است با بدنه تشکیلات این‌طور کار می‌شده است. اما برای اینکه این وجه اخلاقی را حل بکنند احتیاج به انگیزه‌های تئوریک قوی‌تری داشته‌اند... همین حرفی که... ملائکه به استقبال آنها می‌آیند، از نظر سازمان قابل توجیه علمی نبوده است. بنابراین به دنبال دستگاه اخلاقی دیگری می‌گشتند که این کار را توجیه کنند. دستگاه اخلاقی ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک این مشکل را حل می‌کند.»^۲

۱. موسوی بجنوردی، مسی به رنگ شفق: ص ۱۴۷.

۲. نشست پژوهشی با سعید حجاریان، صص ۱۱ و ۱۲.

از سوی دیگر قراین و شواهد^۱ تأیید می‌کند که تصور بنیانگذاران سازمان این بوده که مارکسیسم با قرار دادن ماتریالیسم فلسفی به عنوان جهان‌بینی و مبنای علم مبارزه و انقلاب، دچار تناقض و تضاد درونی است و اگر به جای آن، عقیده به خدا و وحی زیربنای مارکسیسم قرار گیرد، آن تناقض حل می‌شود. به عبارت دیگر، آنها در تلاشی بی‌نتیجه و تناقض‌آفرین می‌کوشیدند الحاد آشکار در زیربنای ماتریالیستی مارکسیسم را رها کرده بخش عمده مبنای و نظریات به اصطلاح «علمی» آن را با پوسته خدایپرستی و اعتقادات مذهبی پیوند زنند، و این دو را نسبت به هم سازگارتر سازند. آنان به این حقیقت توجه نکردند که «روش شناخت» مارکسیسم و تبیین این مکتب از تاریخ و تحولات تاریخی، از جامعه و ساختار و روابط و مناسبات اجتماعی، از مبارزه و انقلاب و سازماندهی و تشکیلات، همه مبتنی و متکی بر بینش و پایه فلسفی آن یعنی «ماتریالیسم دیالکتیک» است؛ و تناقض و دوگانگی درونی آن، در ملقمه آنان از مارکسیسم به عنوان «علم مبارزه» و خدایپرستی، بیشتر می‌گشت.

حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

«از همان اول اختلافات فکری را دیدم. وقتی احمد رضایی شهید شد، در زندان سخنرانی کردم؛ از طرف مجاهدین مورد اعتراض واقع شدم که چرا حرف‌هایی از آخرت و ثواب و جزا زده‌ام، گفتند: اینها قابل توجیه نیست و ما نزد چپی‌ها شرمنده می‌شویم. مسئله دوم اینکه در زندان‌های گذشته، جمعمان از کمونیست‌ها، که حزب توده بودند، جدا بود و آنها را کافر می‌شناختیم اما موج جدید برنامه را عوض کرد؛ گفتند: در هدف مشترکیم و باید همراه باشیم و در همه چیز مشترک؛ که ما قبول نداشتیم.

در محاکمه سران مجاهدین و در دادگاه، از یکی از مجاهدین [= ناصر صادق] نظرش را نسبت به مارکسیسم سؤال کردند و او جواب داد: ما به مارکسیسم احترام می‌گذاریم. ولی ما مخالف بودیم؛ چرا احترام به مارکس که نفی خدا می‌کند؟! مگر جمع کفر و ایمان ممکن است؟! یکی از متفکرینشان تحلیل کوتاهی از سازمان نقل می‌کرد که علم مبارزه را از مارکسیسم گرفتیم و بدون آن پیروزی ممکن نیست. از طرفی در جامعه ایران بدون اتکا به اسلام مبارزه نمی‌شود کرد؛ بنابراین باید پلی بزنییم بین مارکسیسم و اسلام، که هر دو را داشته باشد؛ هم علم مبارزه را داشته باشیم، هم زمینه آن را که مذهب است. تحلیل مذهب، به طوری که با مارکسیسم مبیعتی نداشته باشد. و سال‌ها این متدلوژی را مطرح کرده‌اند که جمع

۱. از جمله اظهارات حسین روحانی و بهمن بازرگانی، و بخش آخر کتاب راه انبیا - راه بشر.

بین مارکسیسم و اسلام باید باشد...»^۱

غفلت از ماهیت متفاوت ابعاد و وجوه مختلف نظریات مارکسیستی باعث شد رهبران سازمان تئوری تکامل و تحول جهان را - عیناً - از آثار مارکسیستی رونویسی کنند؛ و با آوردن تأییداتی ناقص و تأویل شخصی شده از برخی آیات قرآن و عبارات نهج البلاغه، به آن رنگ و صبغه اسلامی زده در جزوه تکامل به عنوان ایدئولوژی سازمان ارائه دهند. همین روش را سازمان در مورد تئوری‌های تاریخ و تحول تاریخی، و در امر مبارزه و سازماندهی، و مهم‌تر از همه در تدوین روش شناخت انجام داد. جزوه‌های شناخت، راه انبیا - راه بشر، و اصول تشکیلاتی سازمان، که بعدها مدون گردید، همه - عیناً - رونوشت یا برداشتی مطابق اصل بودند از کتب و آثار مارکسیستی و نوشته‌های لنین، مائو، استالین و... که به آنها رنگ و لعاب دینی زده شده بود.

منطقی که سازمان به وسیله آن با مسائل مبارزه و تشکیلات برخورد می‌کرد، از مارکسیسم اخذ شده بود و طبعاً نمی‌توانست مقوله‌هایی چون «خدا»، «وحی»، «نبوت»، «معاد» و «عبادات و شعائر دینی» را توجیه کند. به اعتقاد آنان، شناخت مقوله‌های مزبور با منطق علمی به روایت مارکسیسم، میسر نیست. در این زمینه از قرآن و اعتقاد قلبی باید کمک گرفت. متقابلاً بینش توحیدی و مقوله‌های یادشده، به صورت عقیده‌ای ذهنی و قلبی در اندیشه و اعتقاد اعضا محفوظ بود و عملاً در دادن روش شناخت و برخورد با پدیده‌ها، در حل مسائل مبارزه و تضادهای اجتماعی، و دادن شیوه عمل و سازماندهی و مناسبات انسانی به کار نمی‌رفت.

در آغاز کار، این دوالیسم و دوگانگی مشهود نبود و درک این معنا که قرآن و منابع وحی حرکت جهان را قانونمند می‌دانند، نزد آنها کشف بزرگی به شمار می‌رفت؛ و به قدری شیفته این «کشف» و «ابتکار» شده بودند که التقاط آشکار و ماهیت موزائیکی ایدئولوژی خود را ندیدند.^۲ نمونه‌ای کاملاً گویا از این دوگانگی را، که با هدف دفاع از «وحی» و «قرآن» و نفی بُعد ماتریالیستی مارکسیسم نوشته شده است، بخوانیم:

به راستی همچنان که مفاهیم انقلابی امروز، که حاصل مجاهدات خون‌آلود بشری در تفسیر سمت حرکت جهان می‌باشد صاحب اصالت است، پیام وحی نیز که رساننده قرآن است

۱. مدنی، تاریخ سیاسی...، ج ۲: ص ۲۱۸؛ نقل از سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیدر.

۲. بحران در خط‌مشی: صص ۴۹ - ۵۱؛ با تلخیص و اندکی تصرف.

حقیقت دارد؛ و در پرتو همین حقیقت است که عمده‌ترین راز تکامل وجود مادی، که پیچیده‌ترین شکل مستمر فلسفی است، گشوده می‌شود.

امروز فلسفه انقلابی راستین [= مارکسیسم]، به اتکای دانش تئوریک مترقی‌اش که بر شناخت‌های به تجربه رسیده هزاران سال تاریخ بشری مبتنی است، این اصل را به عینه لمس کرده است که «تضادها در جهت تکاملی حل می‌شوند». اما آنچه در همه مکاتب، صرفاً به استثنای مکتب قرآن، مسکوت و یا بدون جواب قانع‌کننده مانده و به راستی جا دارد که «مشکل» خوانده شود، توضیح علت آن در راستای منطق علمی است. توضیح همان اصلی که بر طبق آن، «همیشه حرکات پست به عالی تبدیل می‌شوند و در حرکت و تکامل، قهقرا وجود ندارد». [در پانویشت توضیح داده شده: «نقل از فلسفه مارکسیسم»] [...] ولی مسئله آن قدر مشکل است که دیالکتیک، که خود «منشأ تکامل و گسترش را در تضادهای درونی پدیده‌ها می‌داند». [نقل از همان مأخذ] به واسطه زیربنای صرفاً مادی‌اش - «ماده ازلی بی‌نهایت» - در مقابل آن چندان جوابی ندارد؛ الا اینکه پرسنده را به دنبال پاسخ باز هم در وادی بی‌قید و شرط ماده و حیات مستقل آن از شعور و معرفت انسانی، قانع نشده و سرگردان به جا می‌گذارد.^۱

پوران بازرگان و تراب حق‌شناس که خود مارکسیست شده‌اند، با ادبیات مارکسیستی خود در خصوص گرایش سازمان به مارکسیسم از همان ابتدای تأسیس، می‌نویسند: «وقتی ما از عمق‌گنبدگی و انحطاط ایدئولوژیک طبقاتی و سیاسی مجاهدین حرف می‌زنیم نظیرمان به آن حرکت اولیه مجاهدین است که از ابتدا تا اوایل سال ۵۰ صادقانه و علیرغم آغشته بودن شدید به ایده‌آلیسم مذهبی، روز به روز خود را به تحلیل‌های علمی مارکسیستی و آموزش‌های بزرگان مارکسیسم نزدیک‌تر می‌ساخت و به تدریج خود را در جبهه کار علیه سرمایه می‌دید (یا می‌خواست ببیند) بی‌جهت نبود که شهید محسن در حالی که روزهای قبل از اعدام خود را در زندان می‌گذراند جزوه مقدمه‌ای بر مطالعات مارکسیستی را - که هرگز سازمان مجاهدین آن را منتشر نکرده و از آن اسمی به میان نیاورده است - نوشت. بی‌جهت نبود که شهید ناصر صادق در دادگاه نظامی زمانی که وکیل تسخیری ارتش شاه خواست مجاهدین را مخالف مارکسیسم معرفی کند اعتراض کرده و گفت: «درست است که ما مسلمانییم ولی ما به مارکسیسم به عنوان یک مکتب مترقی اجتماعی احترام می‌گذاریم.» و باز بی‌جهت نبود که شهید علی میهن‌دوست در دادگاه بر وحدت مارکسیست‌ها و مجاهدین در مبارزه ضدامپریالیستی، تأکید قاطعانه‌ای می‌ورزید... آخرین

جمله از کتاب «اقتصاد به زبان ساده» که اسماً به وسیله شهید محمود عسگری زاده تنظیم شده و کتاب آموزشی سازمان بود با این جمله ختم می‌شود که «کارگران، زمانی آزاد خواهند شد که حکومت خاص خود را تشکیل دهند.»

مجاهدین اولیه بدون شک در التقاط خویش چند بار دچار بحران شدند که سرانجام در سال ۵۴ شکست. بحرانی که البته به نحوی مارکسیستی بدان پاسخ داده نشد و خود انحرافات بزرگ دیگری داشت.

در اولین مقاله آموزشی مجاهدین تحت عنوان «مبارزه چیست؟» (سال ۴۴) امپریالیسم را «سد راه تکامل بشر» معرفی می‌کند و در جزوات آموزشی هر چه بیشتر از مبارزات قهرمانانه زحمتکشان چین، ویتنام و کوبا و حتی برخی از کتاب‌های لنین سخن می‌آید. بی‌جهت نیست که کلماتی مانند «جن» و «حوری» و «غلمان» که در قرآن بارها تکرار شده، در آن روزها یا با تمسخر یا با سکوت مواجه می‌شد و نماز خواندن به آخرین ساعات روز یا شب موکول می‌گشت. آن هم بسیار تشریفاتی و برای رفع تکلیف و بدون مُهر. ولی مجاهدین پس از قیام [انقلاب اسلامی]، جزوه «شعائر» نوشته موسی خیابانی را - که در زندان نوشته بود و بعدها در دانشگاه تهران به صورت سخنرانی تکرار کرد و در سال‌های ۵۳ - ۵۱ خواننده‌ای در سازمان نیافت - به صورت جزوه آموزشی در می‌آورند. کتاب‌های مارکسیستی از آموزش تشکیلات حذف می‌شود و جزوات «تبیین جهان» رجوی که به تأیید برخی اعضای مجاهدین هیچ حرف تازه‌ای جز آنچه در جزوه کوچک و سراپا التقاطی «شناخت» آمده بود ندارد «کتاب آموزش ایدئولوژیک» می‌گردد...

مجاهدین در آغاز فعالیت خود به مثابه یک جریان خرده بورژوازی که در مبارزه طبقاتی خود با امپریالیسم و بورژوازی بزرگ، خود را در صدر زحمتکشان می‌دیدند و «معجون و مخلوطی» از ایدئولوژی پرولتاریا و فرهنگ مذهبی در دسترس خود را تدوین کرده مبارزه خویش را توجیه و تفسیر تئوریک می‌نمودند، برداشتشان از اسلام با تفسیری که افرادی امثال [امام] خمینی از اسلام داشته و دارند تفاوت داشت. امری که برای [امام] خمینی، بازرگان و... از ابتدای امر آشکار بود و هرگز حاضر به دفاع از برداشت مجاهدین از اسلام نشدند چرا که بوی التقاط آن با مارکسیسم و سمتگیری به سوی زحمتکشان

و طبقه کارگر را از آن استشمام می‌نمودند.»^۱

میثمی نقل می‌کند که مسعود احمدزاده مارکسیست نیز در زندان با شنیدن دیدگاه‌های ایدئولوژیک سازمان خطاب به مهدی ابریشم‌چی گفته است:

«شما یک پوسته ایده‌آلیستی [= تعبیر مارکسیست‌ها برای مذهب] دارید و مثل جوجه که رشد می‌کند و پوسته [تخم مرغ] را می‌شکند، این پوسته ایده‌آلیستی در حال شکستن است و به زودی هسته ماتریالیستی آن بیرون می‌زند و نمایان می‌شود.»^۲

□ تشکیل «گروه سیاسی»

این گروه، در تکمیل مطالعات سیاسی و به دنبال تشکیل «گروه ایدئولوژی» به وجود آمد؛ و از چند کادر سازمانی تشکیل می‌شد که سعید محسن در رأس آن بود. مسئولیت گروه سیاسی، تدوین مقالات و جمع‌بندی دیدگاه‌های سیاسی سازمان بود که به عنوان اسناد آموزشی مورد استفاده اعضا و مسئولان قرار می‌گرفت.^۳

علاوه بر جزوه مبارزه چیست، به قلم عبدی نیک‌بین که مقدمه مطالعات سیاسی به شمار می‌رفت، سعید محسن مقاله‌ای آموزشی در مورد «مبارزه» نوشت که از دستاوردهای محدود گروه سیاسی است. محور این مقاله، ذکر اصولی است که به عنوان مبنای مبارزه در سازمان باید مدنظر قرار می‌گرفت؛ و عوامل تعیین‌کننده این اصول نیز از شرایط ویژه پلیسی در رژیم شاه نشأت می‌گرفتند. این اصول عبارت بودند از:

۱- تبدیل کمیّت محدود به کیفیت نیرومند؛

۲- بالا بردن دانش سیاسی؛

۳- اصل تخصّص در عضوگیری، با توجه به حاکمیت سیستم پلیسی؛

۴- بهره‌گیری از زمان و انرژی، به مثابه دو عامل حیاتی و تعیین‌کننده.^۴

برای دستیابی به نگرش‌های ویژه سیاسی سازمان، که قطعاً در «گروه سیاسی» نیز در مورد آن

۱. بازرگان - حق‌شناس، از بن‌یست آقای رجوی...: صص ۱ - ۴.

۲. میثمی، آنها که رفتند: ص ۷۹.

۳. شرح تأسیس...: صص ۳۰ - ۳۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۵۳.

۴. متن موجود مقاله سعید محسن.

اتفاق نظر وجود داشته است، بخشی از مباحث سیاسی کتاب شناخت را انتخاب کرده‌ایم که مواضع سازمان را در خصوص مسائل مختلف داخلی و جهانی مشخص می‌کرد. در بحث مربوط به آخرین دیدگاه‌های سیاسی سازمان (ضمن طرح تدوین استراتژی و تجدید سازماندهی) به موارد تجدیدنظر شده‌ای برمی‌خوریم؛ لیکن اکثر مواضع ثابت مانده و تغییری نکردند.

○ تحلیل شرایط ایران

«بارها دیده‌ایم که این تظاهر به بی‌تفاوتی و عدم شرکت فعال توده در جریان‌ها را به حساب بی‌لیاقتی توده گذاشته‌اند و حتی آنها را تا سطح توجیه‌های علمی بالا می‌برند. عواملی از قبیل موقعیت جغرافیایی، حمله مغول، حکومت سلاطین را اصل گرفته و نتیجه می‌گیرند که ماندن در اسارت، سرنوشت محتوم توده مردم است. اما فردی که می‌خواهد قضاوتی علمی در این باره داشته باشد [...] جامعه خود را موشکافی می‌کند؛ روابط حاکم و غیرحاکم را می‌شناسد؛ تاریخ مبارزات این مردم را به دقت بررسی می‌کند؛ تأثیر مبارزات ناکام گذشته را روی این مردم در نظر می‌گیرد؛ در طی مبارزات گوناگون عکس‌العمل توده مردم را نسبت به مبارزه جویا می‌شود؛ گذشت‌ها و فداکاری‌های بی‌شمار آنها ذهن او را متأثر می‌نماید؛ جریان مبارزات مردم، مضمون تکاملی این جریان - از بست‌نشینی تا مبارزات هفت ساله انقلابی میرزا کوچک خان، از نطق و پخش اعلامیه و میتینگ و کوشش‌های انتخاباتی تا اعتماد به نبرد مسلحانه به مثابه تنها راه رهایی خلق - را می‌بیند؛ مراحلی را که توده پشت سر گذاشته و تجربیات گرانمایی را - که با خون هزاران شهید که با دست خالی به استقبال تانک‌ها و تفنگ‌ها می‌روند - حاصل شده، تحلیل و ارزیابی می‌نماید.»^۱

«[...] وجه مشترک تمام جوامع وابسته به امپریالیسم عبارت است از تضاد بین توده‌ها و امپریالیسم. اما در هر کدام از کشورهای وابسته، این تضاد شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرد که از بقیه صورت‌ها متمایز است؛ مثل فرق ونزوئلا با ایران، که هر دو کشور وابسته به امپریالیسم است ولی به لحاظ ویژگی‌های خاص دو کشور، تضاد آن در هر یک از آن دو شکل خاصی دارد. نتیجه بسیار مهمی که در همین جا می‌توان گرفت این است که استراتژی و خط‌مشی کلی مبارزات، در عین حال که وجوه مشترکی با هم

دارند ولی خصوصیات ویژه‌ای نیز حتماً باید داشته باشند. و این به عهده دستگاه رهبری است که شرایط خاص جامعه خودش را دریابد و وجوه مشترک و عام مبارزات جهانی را با ویژگی‌های خاص جامعه خود تلفیق دهد. [پی‌نوشت: و این مطلب اشتباه حزب توده را در ایران - تا آنجا که به این بحث مربوط است - تشریح می‌کند.]

خط مشی‌هایی که جنبه اقتباسی داشته باشد محکوم به شکست است.^۱

«... [رژیم، به عنوان یک پدیده، تضادهای گوناگونی دارد: تضاد بین منافع ملت و منافع خویش، تضاد بین جناح‌ها و دسته‌های مختلف داخل رژیم، تضاد بین تبلیغات و عمل، تضاد بین مسائل شهر و ده، تضاد بین بوروکراسی و تحوّل اداری و... روشن است که تمام این تضادها برای رژیم در یک درجه اهمیت قرار ندارند بلکه از میان تمام آنها یکی اصلی است و بقیه نسبت به آن جنبه فرعی دارند. تضاد داخلی، تضادی است که رشد و دوام و یا ضعف و نابودی پدیده، قبل از همه به آن مربوط است و وجود سایر تضادها وابسته به وجود تضاد اصلی است. تا وقتی که تضاد اصلی حل نشود، دستکاری سایر تضادها فقط از شدت مسئله به طور موقت می‌کاهد اما در عوض تضادهای جدید زاییده می‌شود. [پی‌نوشت: نقطه ضعف اصلی رفورمیسم و در نتیجه بی‌فایده بودن اعمال رفورمیستی در چه چیز می‌باشد؟^۲] مثلاً اصلاحات ارضی، انقلاب اداری، سهام کردن کارگران در سود کارخانجات، پیکار با بیسوادی و... اینها همه برای این است که از اهمیت تضاد اصلی کاسته شود و همچنین برای گریز از حل مستقیم تضاد اصلی و مخفی نگه داشتن آن است؛ در صورتی که مسائل جدیدی که این اقدامات به وجود آورده، خود پس از مدتی موجب تشدید تضاد اصلی می‌گردد.»^۳

○ اوضاع بین‌المللی

«اگر در تحلیل مسائل اجتماعی نقش هر یک از عوامل مؤثر را به درستی ارزیابی نکنیم، قادر به حل آنها نخواهیم بود. پاسخ به چراهای زیر اهمیت شناسایی صحیح را بیشتر می‌کند:

۱. همان: صص ۴۱ و ۵۳.

۲. امثال این گونه پرسش‌ها، که لا به لای کتب سازمان دیده می‌شود، نوعی تکلیف آموزشی برای اعضا بود؛ که باید درباره آن تحقیق می‌کردند و پاسخ آن را به مسئول خویش ارائه می‌دادند.

۳. همان: صص ۴۴ - ۴۵ و ۵۶.

چرا بعضی کشورهای فقیر توانسته‌اند از بن‌بست فقر بیرون آیند و بسیاری دیگر هنوز در این بن‌بست درجا می‌زنند؟ چرا بعضی از جنبش‌های انقلابی در جهان پیروز شده‌اند اما برخی دیگر با وجود آمادگی شکست خورده‌اند؟^۱

[...] از اینجاست که به راز موفقیت کشورهای انقلابی، در حل تضادهای درونی جامعه، پی‌می‌بریم و همچنین است علت عدم موفقیت کشورهای غیرانقلابی و حتی نسبتاً مترقی (مثلاً مصر) در امر دشوار حل تضادهایی که همواره با آن مواجه‌اند.^۲

«هر پدیده تحت‌تأثیر سایر پدیده‌هاست ولی این تأثیرات را به اعتبار ماهیت تضادهای درونی خود قبول می‌کند. در جریان تغییر عام پدیده‌ها، عوامل درونی مبنای تغییرند و عوامل بیرونی شرط تغییرند. [...] چرا ویتنام شمالی در برابر حملات آمریکا قوی‌تر و مصمّم‌تر می‌شود اما ممالک عربی سست‌تر و ترسوتر؟»^۳

«در بررسی مسائل سیاسی و دیپلماسی کشورها باید نخست تضادهای درونی آنها را بررسی کرد تا روشن شود که مثلاً فلان رژیم برای حل کدام تضاد و تحت فشار کدام مشکلات ناشی از آن، دست به یک اقدام سیاسی می‌زند؛ مثلاً برقراری روابط چین و اتیوپی، چین و ایران، چین و آمریکا. اثرات انقلاب فلسطین و ظفار در کشورهای منطقه، بر اساس آمادگی و استعداد درونی این کشورهاست و موضعگیری رژیم‌های مختلف در مقابل آنها نیز ناشی از ماهیت درونی آن کشورها می‌باشد.»^۴

«اجتماع کهنه نمی‌تواند بدون گذار از دوران انقلاب وارد مرحله جدیدی بشود. رژیم سرمایه‌داری می‌خواهد ثابت کند که بدون گذار از انقلاب می‌توان سوسیالیسم را برقرار کرد؛ و برای اثبات نظریه خویش سوسیالیسم نوع «سوئد» را تبلیغ می‌کنند؛ ولی روشن است که سوسیالیسم سوئد، سوسیالیسم خوشگذرانی و پرخوری است نه سوسیالیسم انسانی؛ خصوصاً این رفاه نسبی محصول استثمار ملل دیگر است و تغییرات کمی آنها ماهیت پدیده را تغییر نمی‌دهد.»^۵

۱. همان: صص ۱-۲.

۲. همان: ص ۴۵.

۳. همان: صص ۴۳-۴۴.

۴. همان: ص ۴۴.

۵. همان: ص ۶۶.

□ تشکیل «گروه کارگری»

این گروه در سال ۱۳۴۸، به منظور کار و فعالیت در میان کارگران و جذب آنها، به وجود آمد و مرکب از سه چهار نفر بود که تحت مسئولیت ناصر صادق کار می‌کردند. گروه وظیفه داشت گزارش‌ها و تحلیل‌هایی درباره کارگران ایران، و همچنین شیوه کار با کارگران را تهیه کرده در اختیار سازمان قرار دهد؛ و در این روند، آموزش کارگران عضو سازمان را نیز - عمدتاً - برعهده گیرد. این گروه مدت زیادی دوام نیاورد، کار قابل توجهی ارائه نداد، و از هم پاشید؛ به خصوص در برخورد با کارگران و جذب آنها کاملاً ناموفق بود. سازمان نه در طول فعالیت این گروه و نه پس از آن، به هیچ وجه نتوانست کمترین جای پای در میان کارگران پیدا کند.^۱

□ تشکیل «گروه روحانیت»

این گروه نیز در سال ۱۳۴۸، با مسئولیت شخص محمد حنیف‌نژاد و عضویت دو سه نفر دیگر از جمله احمد رضایی و مصطفی جوان خوشدل - و احتمالاً جواد سعیدی - به وجود آمد. مسئولیت گروه تماس با روحانیت مبارز، همکاری و همراهی با آنها، و سعی در واداشتن و سمت دادن آنان در جهت خط مشی و دیدگاه‌های سازمان بود؛ بدون آن که مسئله وجود سازمان به طور مشخص با آنها مطرح شود. البته فقط با آیه‌الله طالقانی این مسئله در سال ۴۷ مطرح شده بود، ولی عموماً درباره وجود سازمان و موقعیت آن با کسی صحبت نمی‌شد. در مورد افرادی از روحانیت مبارز که سازمان با آنها به طور مشخص در تماس بود، اطلاعاتی در دست نیست اما آنچه مشخص است، در ابتدا این ارتباط سیاسی با روحانیون برجسته‌ای مانند آقایان آیه‌الله مطهری، دکتر بهشتی و هاشمی رفسنجانی وجود نداشت. شیخ مصطفی رهنما و سیداحمد طیبی شبستری احتمالاً در جریان تشکیل سازمان بودند؛ چرا که از قبل ارتباط نزدیکی با حنیف‌نژاد داشتند. اما گویا با آیه‌الله خامنه‌ای نیز از طریق یک سمپات به نام حسن تهرانی ارتباطی برقرار شده بود و بعدها تماس‌هایی نیز با روحانیونی مانند آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مهدوی کنی، آقای لاهوتی و آقای ربانی شیرازی، صورت پذیرفت.

گروه روحانیت، علاوه بر مسئولیت برخورد و ارتباط با روحانیون مبارز، وظیفه ارتباط با بازاری‌های

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۵۳؛ با اندکی تلخیص.

فعال و مبارز را زیر نظر داشت و برای این بخش گروه جداگانه‌ای به وجود نیامد. ارتباط با بازار عمدتاً توسط احمد رضایی صورت می‌گرفت.^۱

□ تشکیل «گروه مطالعات روستایی»

گروه روستایی با مسئولیت عبدالرسول مشکین‌فام از همان سال ۱۳۴۸ تشکیل شد. از عوامل ضرورت تشکیل گروه، به زعم تشکیلات، برنامه اصلاحات ارضی رژیم شاه و پیروزی مبارزات دهقانی در جریان انقلاب چین بود. گروه مزبور با استفاده از منابع تئوریک موجود و با مسافرت به مناطق مختلف و آشنا شدن از نزدیک با وضع روستاهای کشور و مسائل روستایی، نتیجه تحقیقات خود را در جزواتی تحت عنوان «تحلیل روستایی» در اختیار تشکیلات قرار داد، که بعدها در تدوین استراتژی مورد توجه قرار گرفت.^۲

از دستاوردهای گروه، رساله‌ای بود که بعدها با نام «روستا و انقلاب سفید: بررسی شرایط انقلابی روستاهای ایران» در آبان ماه ۱۳۵۱ توسط سازمان انتشار یافت. در سرلوحه کتاب اشاره شده است که مشکین‌فام «در تهیه و تنظیم این رساله سهم بسزایی داشت». عناوین بخش‌های پنجگانه کتاب بدین قرار است:

بخش یکم - مضمون اساسی تحولات اخیر در روستاهای کشور ما؛ بخش دوم - بررسی قانون اصلاحات ارضی و نتایج آن؛ بخش سوم - استراتژی جدید رژیم؛ بخش چهارم - بررسی روستاها؛ بخش پنجم - برنامه‌های اصلاحی شاه در بوته عمل و قضاوت مردم.^۳

۱. خلاصه پرونده‌ها...: حنیف‌نژاد، محمد - سعیدی، جواد - جوان خوشدل، مصطفی. یادداشت‌های حسین

روحانی: صص ۵۳ - ۵۴.

۲. شرح تأسیس...: صص ۳۹ - ۴۰.

۳. روستا و انقلاب سفید: سرلوحه (صفحه بعد از عنوان) و صفحات فهرست کتاب.

□ جمع‌بندی دیدگاه‌های اقتصادی^۱

ما مطابق همه تعلیماتی که در سازمان داده می‌شد^۲ و مطابق همه ایده‌آل‌های انقلابی خود، واقعاً معتقد بودیم که مبارزه انقلابی ما باید سرانجام به نفی کامل استثمار انسان از انسان بینجامد. ما صمیمانه قبول کرده بودیم که سرچشمه همه مظالم و مفساد اجتماعی، همه نابرابری‌ها و نارسایی‌ها و همه رنج‌ها و بدبختی‌های موجود در جامعه مانا‌شی از حاکمیت استثمارگرانه طبقه حاکمه بر طبقات زحمت‌کش جامعه است. همچنین ما تئوری‌های مارکس راجع به مسئله «ارزش اضافی» در جامعه سرمایه‌داری را مطالعه می‌کردیم و آنها را مورد تأیید قرار می‌دادیم... و تصور می‌کردیم که ایدئولوژی اسلامی نه تنها هیچ‌گونه تناقضی با از بین بردن استثمار و نابودی طبقات ندارد و نه تنها هیچ‌گونه ممانعتی در راه یک جهان بی‌طبقه ایجاد نخواهد کرد، بلکه با قرار دادن پهنه‌های وسیع‌تری از تکامل اخلاقی و معنوی در مقابل انسان، جبران محدودیت دید مادی مارکسیسم را در همان جهان بی‌طبقه خواهد کرد.^۳

چنانکه در مباحث ایدئولوژیک ذکر شد، سازمان تحلیل ماتریالیستی تاریخ را - در کلیت خود - پذیرفته بود و دوره‌های اجتماعی - تاریخی پنجگانه (کمون اولیه یا جامعه اشتراکی - برده‌داری - فئودالیسم - سرمایه‌داری - سوسیالیسم) را به مثابه یک حقیقت «علمی» در همه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها تأثیر می‌داد. بر همین اساس، اقتصاد سیاسی مارکسیسم نیز مورد قبول قرار گرفته بود و مجموعه تئوری‌های آن در کتاب اقتصاد به زبان ساده آموزش داده می‌شد.^۴

۱. مضمون این بخش برگرفته از این منابع است: گفت و گوها، مفاد جزوه استثمار، کتاب اقتصاد به زبان ساده، یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۷۱ - ۷۳؛ با تلخیص. موارد دیگر در متن ارجاع داده شده‌اند.

۲. «نگرش مدرن و یا به تعبیری تجدیدنظری که در اندیشه دینی مجاهدین پدید آمده بود به تدریج فراتر از افکار و جهان‌بینی معلمین اولیه آنان رفت. در توسعه و شکل‌گیری جهان‌بینی مذهبی‌شان، مجاهدین با الهام گرفتن و تأثیرپذیری از اندیشه‌های مارکسیستی رایج در میان جریان‌های رادیکال مخالف رژیم به تدریج سعی در تبیین و تلفیق برخی از آراء پرطرفدار مارکسیسم در قالب باورهای اسلامی نمودند. ردپای نظریه‌های مارکسیسم در زمینه‌های تکامل اجتماعی - تضاد - دیالکتیک - ماتریالیسم تاریخی و برخی دیگر از مقولات در آثار و اندیشه‌های مجاهدین پدیدار شد و به تدریج پرنگ‌تر و متداول گردید. بالاخص در اقتصاد، مجاهدین نزدیکی زیادی با مارکسیسم پیدا نمودند.» زیباکلام، مقدمه‌ای بر انقلاب...: صص ۲۴۱ - ۲۴۲.

۳. بیانیه اعلام مواضع...: ص ۱۰۳.

۴. شرح تأسیس...: ص ۳۱. تحلیلی بر تغییر...: صص ۱۳ - ۱۵. در مأخذ اخیر آمده است: «جزوه اقتصاد به زبان ساده و جزوه شناخت که چکیده جهان‌بینی، ایدئولوژی، خواسته‌ها و آرمان‌های این سازمان را منعکس می‌کند، مشخصاً بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول

انطباق مقوله نفی «استثمار» به قرائت مارکسیستی با موازین اسلامی، توسط سعید محسن در مقاله‌ای با عنوان *استثمار تدوین شد و محمود عسکری زاده*، با همکاری دیگر اعضای گروه ایدئولوژی، تلخیصی از اقتصاد سیاسی مارکسیسم را مدوّن کرد که ابتدا بی‌نام - تحت عنوان «جزوه اقتصاد» - در سطح سازمان و پس از ضربه شهریور ۱۳۵۰ با عنوان *اقتصاد به زبان ساده* در سطح جامعه انتشار یافت. این کتاب تلخیص روانی است از دو کتاب اصول علم اقتصاد نوشته عبدالحسین نوشین و جامعه‌شناسی تألیف احمد قاسمی تهرانی. عبدالله محسن که از جمله کسانی است که در شاخه تبریز این کتاب را زیر نظر *عسکری زاده* می‌آموخته، می‌گوید: «تا وقتی که هنوز مطالعات عمومی را شروع نکرده بودیم، محمود عسکری زاده با ما کلاس داشت. البته تخصص او اقتصاد به زبان ساده بود که خودش نوشته بود. در هفته دو جلسه کلاس داشتیم که در اول چند آیه قرآن می‌خواندند و تفسیر می‌کردند.»^۱

زرین‌کفش در مورد خصوصیات عسکری زاده می‌گوید: «مسئول اولیه من محمود عسکری زاده بود که من در او شور و شوق و اخلاص و روحانیت خاصی می‌دیدم. حتی اگر یک آیه قرآن را هم غلط می‌خواند ولی می‌دیدم به آن اعتقاد دارد. هیچ وقت به خودم جرئت ندادم به او بگویم فلان متن را غلط می‌خوانی؛ چون می‌دیدم محتوای آن را خوب ارائه می‌کند. به کارش ایمان داشت. فردی بود که من در مقابلش کرنش داشتم و جذب‌اش مرا می‌گرفت. مگر چطور می‌شود افراد را شناخت؟ با کارشان دیگر. وقتی می‌بینی کم می‌خواهد، کم می‌خورد، کم از زندگی لذت می‌برد... اینها افرادی بودند که در آن سن و سال می‌توانستند خیلی کارها بکنند. عناصر پاک و از نظر اخلاقی مبرّایی بودند.»^۲

با مفروضاتی که گفته شد، در جامعه ایده‌آل سازمان، مالکیت خصوصی باید از بین برود و سرمایه‌ها و تمامی وسایل تولید به مالکیت دولت درآید. سازمان این اعتقاد را «اسلامی» می‌دانست و هر اندیشه‌ای را در برابر آن حامی استثمار و ضداسلامی. این دیدگاه مبنای برداشت سازمان از طبقات و گروه‌های اجتماعی بود، که در کلیت با تحلیل مارکسیست‌ها تفاوتی نداشت ولی در مواردی به «خَلط» و «تناقض» دچار بود. به نظر می‌رسد این دوگانگی و تناقض درونی علاوه بر رگه‌های اعتقادات مذهبی، از جایگاه

مبارزه طبقاتی به عنوان قانون حرکت تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از اینکه آنها را به شکلی به جهان‌بینی مذهبی ارتباط می‌داد) تأکید دارد.»

۱. گفت و گوها: عبدالله محسن.

۲. همان: عبدالله زرین‌کفش.

اجتماعی عناصر متشکله سازمان و پیشینه روابط مبارزاتی آنان با مبارزین بازار، نیز متأثر بود.

○ طبقه حاکم

سازمان، جامعه ایران تا قبل از اصلاحات ارضی را یک «جامعه فئودالی» می‌دانست که سرمایه‌داری نیز - به کندی - در آن رشد می‌یافت. طبقه حاکم از هر دو سوی این رابطه اقتصادی بهره‌مند بود؛ بنابراین سازمان سیستم حاکم را «بورژوا - فئودال» یا «بورژوا - مَلاک» می‌دانست. افراد رأس این سیستم - شاه و عَلم و... - خود بزرگترین فئودال‌های کشور محسوب می‌شدند ولی از طرف دیگر در مناسبات جدید اقتصادی نیز بیشترین سهم را می‌طلبیدند.

پس از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱، که طرحی در راستای دکتترین‌بازدارنده «کندی» رئیس جمهوری وقت آمریکا (اتحاد برای پیشرفت) بود، و در بحث‌های قبلی بدان اشاره شد، سازمان ابتدا آن را عاملی ضدانگیزه‌ای ارزیابی کرد که می‌خواست از شورش دهقانان، یعنی اکثریت جمعیت ایران، جلوگیری کند؛ و نقش اقتصادی این برنامه و جایگزینی شیوه تولید سرمایه‌داری به جای تولید فئودالی را عاملی فرعی برآورد نمود. در تحلیل جدید، سازمان پذیرفت که مناسبات اقتصادی نوین حاکم بر پایه «سرمایه‌داری وابسته» یا «بورژوازی کمپرادور» استوار شده بود. این سرمایه‌داری، برخلاف جوامع صنعتی، در روند پیدایش خود اصلاتی نداشت و صرفاً در ارتباط با منافع امپریالیسم آمریکا و شرکایش و به عنوان زایده آنها به وجود آمد. از این روست که کلیه سرمایه‌گذاری‌ها در جهت ایجاد صنایع مونتاژ، محصولات مصرفی، و مصارفی از قبیل خدمات حمل و نقل جهت ایجاد شرایط صدور کالاهای مورد نیاز غرب - که نفت در رأس آنهاست - و ورود محصولات غرب به ایران صورت می‌پذیرفت.

○ دهقانان

در تحلیل سازمان، دهقانانی که دیگر به شیوه تولید فئودالی (نَسَق کاری) کار نمی‌کردند و پس از اصلاحات ارضی روی زمین خود - به هر میزان - کار می‌کردند، جزء قشر «خرده بورژوازی» به شمار می‌رفتند؛ و تنها کسانی را که در چارچوب تولید فئودالی و به اشکال مختلف آن فعالیت می‌نمودند، جزء طبقه دهقانان (رعیت‌ها) می‌دانست؛ با این تأکید که این طبقه در ایران پس از سال‌های چهل در حال زوال بود.

○ خرده بورژوازی

سازمان همان برداشت‌ها و تعاریفی را که «مائو» درباره خرده بورژوازی در رساله تحلیل طبقات چین ارائه می‌دهد، پذیرفته بود و اقلشاری چون خرده مالکان، صاحبان جزف، پیشه‌وران، فروشندگان جزء و متوسط، کارمندان، دانشجویان، افسران جزء و درجه‌داران، و مانند اینها را جزء خرده بورژوازی می‌دانست. به طور خلاصه این اقلشار، از نظر اقتصادی، چنین تعریف می‌شدند: نه آن قدر سرمایه دارند که به سرمایه‌داران ببینوند و به استثمار گسترده کارگران بپردازند، و نه چون کارگران برای تأمین معاش صرفاً به بازوی خویش اتکا دارند.

○ کارگران

«طبقه کارگر»، از نظر سازمان، شامل کسانی می‌گشت که برای گذران زندگی و تأمین معاش خود اساساً به نیروی کار خویش متکی بودند، و در بخش‌های مختلف صنعتی، کشاورزی، معدن، حمل و نقل، خدمات و غیره فعالیت می‌کردند و در ازای کار خود مزد دریافت می‌داشتند. سازمان نیز مثل همه جریان‌ها و افرادی که نظریه ماتریالیستی تاریخ را، آن چنان که در مارکسیسم - لنینیسم تبیین شده، قبول داشتند و «دیکتاتوری پرولتاریا» و حاکمیت طبقه کارگر را در مرحله انقلاب سوسیالیستی بعد از سرمایه‌داری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، طبقه کارگر را انقلابی‌ترین و قاطع‌ترین نیروی طبقاتی می‌دانست؛ اولین نیرویی که به محض شروع مبارزه و کسب آگاهی، به انقلاب می‌پیوندد و از هیچ فداکاری در راه آن دریغ نمی‌کند.

«طبقه کارگر در ایران، به دلیل روابط تولیدی فئودالی، بسیار کم رشد کرده به خصوص از نظر آگاهی طبقاتی در سطح بسیار پائینی است. اما با رشد تولید سرمایه‌داری در ایران، این طبقه نیز رشد قابل توجهی کرده و در آینده نیز رشد به مراتب بیشتری خواهد داشت؛ و از همین رو اهمیت دارد که نیروهای انقلابی و از جمله سازمان به آگاه ساختن این طبقه و به میدان کشیدن آن اهتمام ورزند. به هر حال طبقه کارگر در ایران، علی‌رغم تمام ضعف‌ها و کمبود آگاهی‌اش، از مهم‌ترین نیروهای انقلاب است که بدون شرکت آن انقلاب به ثمر نخواهد رسید.»^۱

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۷۳. برای تنظیم این بخش، از این مأخذ نیز استفاده شد: قسمتی از دفاعیات سازمان... بخش‌هایی از دفاعیات سعید محسن.